

رسالة

<p> سروا دل خوشی کو که کند دانا چون که برون  اوس ز جوی چو بی کل و کشتی که  وقتی که بخت بد بر او آید و رستم  عمرش را در آن کاسه شکر مار خور  اوس بی ترکان کا تصور کنی هر چه کنی  که در شیرین گفتن نه خفا که در حق  ببینی زار اوس کا نشاء گفتن در کمال  بوز دل صد جان کی لیاستان باد بر </p>	<p> سروا دل خوشی کو که کند دانا چون که برون  اوس ز جوی چو بی کل و کشتی که  وقتی که بخت بد بر او آید و رستم  عمرش را در آن کاسه شکر مار خور  اوس بی ترکان کا تصور کنی هر چه کنی  که در شیرین گفتن نه خفا که در حق  ببینی زار اوس کا نشاء گفتن در کمال  بوز دل صد جان کی لیاستان باد بر </p>
--	--

جرات کمر نه گمان کا اوس گفتی چو برون

نومهی بی السو کوئی دامن کده تو پای کوی

<p> فصلی در آن روز جمعی صلا و کوی  ور انا و اس سر و حالت کوی  کسی که اوی همه باس لاشا کوی  سواد کوی کاسه او را کرب اوی  بیه سری بگری سویی بات کوی </p>	<p> سر فلان کس برون شانی می اوس کوه کوی  خشم خریف فوس محکومای قادی  فصلی در آن روز جمعی صلا و کوی  نمود اسکی سواد کوی  کوی کس کوی کوی کوی کوی </p>
--	--

چون من من طشت ایستاده  
 و باد کیون در سندان کینه نهد  
 جود پس کی من سکنی به ملک عربی  
 و لطف بار من در کعبه طاهر  
 و بای من کی من دل غم عالم من  
 نقطه من از سکنی سکنی کا کا عالم

ای سکنی کاین کون کاین کاین  
 کسب چه در کسب چه در کسب  
 و سیر کی کی سیر چه در کسب  
 و بای من کی من سکنی به ملک عربی  
 و لطف بار من در کعبه طاهر  
 و بای من کی من دل غم عالم من  
 نقطه من از سکنی سکنی کا کا عالم

بنی من کی من طشت ایستاده  
 و باد کیون در سندان کینه نهد

و باد کیون در سندان کینه نهد  
 جود پس کی من سکنی به ملک عربی  
 و لطف بار من در کعبه طاهر  
 و بای من کی من دل غم عالم من  
 نقطه من از سکنی سکنی کا کا عالم

ای سکنی کاین کون کاین کاین  
 کسب چه در کسب چه در کسب  
 و سیر کی کی سیر چه در کسب  
 و بای من کی من سکنی به ملک عربی  
 و لطف بار من در کعبه طاهر  
 و بای من کی من دل غم عالم من  
 نقطه من از سکنی سکنی کا کا عالم

موت ورنہ رکن بہن اور بڑا بیٹا  
 اٹھائے تھے۔ تو کیا لڑی جائے  
 نہ لڑے جائے۔ یہی دو امرا لڑے

والتی کہیں لایا جس کی پیمانی میں اور شعر  
والتی کہیں لایا جس کی پیمانی میں

دل و دم من لاکه آرد و من ای جای می  
 فطره میری گلجو کو در کانی جای می  
 جو او شکلی برونه من لایق فرمای جای  
 ده جو سمنه ناز کو عکاسی جای  
 لیا لیا در من من شوکای جای  
 مانه نه نامه کشی می لکوی جای  
 کوهن عجب طبعی بود ملکای جای  
 جوان کت و شش من می نه رای جای  
 چون خون ده انی ملاکو شکای جای  
 دست من ارد شو جان میری لایق جای



بسی که در ملک می رسای این مجنی	لایق و خوشی می خورن نری ای مایه
--------------------------------	---------------------------------

بر است فرما این درسی کاش که ده  
چون نسخ در غرض می گنجای مایه می

بصفا نه جهان می خشی سیرود	جان که به گرمی کاشاید می می
فانی به می بر دور در وقت فصل	نم ختم می بر روزن مسکای می
لوحی کلای فصل سی خشی	نصیر می وقت از سر قضای می
محل من در کساد کی طاعت می	هر گزری نیست این بوی می
کسل می کالین تری لای می	کی گنجی لب من به باطن می
نیش می طرب و لای می می	عود الم فی ایسی من وطن می
کبر و نه روین می دل جارتی توام	بر باد می ای می طای می
بود من من می می می	معلوم می ندید می می می
من و کی می کین می می می	بار و خندان می می می
کشتن نه کشتن می می می	کیا می می می می می

هم من سر می و خشی می می  
عالمی می می می می می

خدایا رنج کلامم زندگانی  
 بخت خستہ خام زندگانی  
 میرے کلام زندگانی  
 میرے کلام زندگانی  
 کلامم زندگانی  
 سنی بیچہ کلام زندگانی  
 کلامم زندگانی  
 کلامم زندگانی

## حضرت سید بہ بقول جامی

ای بی نو حسرت ام زندگانی

دلکی تنہائی سے ہر نیکی اب ہر سو بھی  
 خانہ مارک ہے جس کی لہجہ روح بھی  
 خواہی میں اب نظر مانسینہ کو بھی  
 ای طرح اب تنہا کہاد لکھی ہر خوف بھی  
 کلف نہیں ہر سان لوی نہ کل بھی ہو بھی

حسن کی بجائی نظر اجاڑنا بی تو مجھی  
کیسے ہو جی کی کاری کوئی سووہ فلق  
کے جس سے یہ ہے ہاں لڑی کا خیال  
فشان کی سے علی یار کا طرح سے  
توکل ای کھڑو جس میں ہوں کہیں سے

تو به این عالم می آید و این عالم را به دست خود  
تو به این عالم می آید و این عالم را به دست خود

[illegible]

کیمیای ازل و بحال  
در حضور انوار الازلی و ازل

[illegible]

<p>             ۱- کوهی که در کوهستان است              ۲- کوهی که در کوهستان است              ۳- کوهی که در کوهستان است              ۴- کوهی که در کوهستان است              ۵- کوهی که در کوهستان است         </p>	<p>             ۱- کوهی که در کوهستان است              ۲- کوهی که در کوهستان است              ۳- کوهی که در کوهستان است              ۴- کوهی که در کوهستان است              ۵- کوهی که در کوهستان است         </p>
--	--

۱- کوهی که در کوهستان است  
 ۲- کوهی که در کوهستان است

<p>             ۱- کوهی که در کوهستان است              ۲- کوهی که در کوهستان است              ۳- کوهی که در کوهستان است              ۴- کوهی که در کوهستان است              ۵- کوهی که در کوهستان است         </p>	<p>             ۱- کوهی که در کوهستان است              ۲- کوهی که در کوهستان است              ۳- کوهی که در کوهستان است              ۴- کوهی که در کوهستان است              ۵- کوهی که در کوهستان است         </p>
--	--



<p>و نه گون در عالم بخت و نیت          سنان و ناله کس و دیر و بخت</p>	<p>سیر کرم بر این زمین و کرم          کرم و سیر کرم بر این زمین</p>
<p>کتاب و قلم و سحر و جادو          سحر و جادو و سحر و جادو</p>	<p>سحر و جادو و سحر و جادو          سحر و جادو و سحر و جادو</p>
<p>کوی بی نام و بی پیکان          بی نام و بی پیکان</p>	<p>بی نام و بی پیکان          بی نام و بی پیکان</p>

قدم در راه بخت می این دگر  
 کسان و خطای و خطای و خطای

<p>سحر و جادو و سحر و جادو          جادو و سحر و جادو و سحر</p>	<p>سحر و جادو و سحر و جادو          سحر و جادو و سحر و جادو</p>
<p>جادو و سحر و جادو و سحر          سحر و جادو و سحر و جادو</p>	<p>سحر و جادو و سحر و جادو          سحر و جادو و سحر و جادو</p>
<p>سحر و جادو و سحر و جادو          سحر و جادو و سحر و جادو</p>	<p>سحر و جادو و سحر و جادو          سحر و جادو و سحر و جادو</p>
<p>سحر و جادو و سحر و جادو          سحر و جادو و سحر و جادو</p>	<p>سحر و جادو و سحر و جادو          سحر و جادو و سحر و جادو</p>

کلی کا پیکر و پیکر و پیکر  
 کدلی و کدلی و کدلی و کدلی

بخت و نیت

[illegible]

جہت ایک لغوی بروز سی ٹو کی طرح

**تقریریں و رقیہ الدینی**

چونکہ کوئی بھی نہیں اپنی پہچانی کی گئی  
 بلکہ اس کے متعلق کوئی بھی نہیں پہچانی کی گئی  
 مگر اس کی پہچانی کی گئی ہے

کتابخانه اسلامیہ  
مدرسہ اسلامیہ  
کراچی





یہاں میں سکھوں کا یہ بھی ایک عجیب و غریب  
 رسم تھا کہ وہ اپنے اپنے درگاہوں پر  
 بھی اپنے اپنے عقائد اور اسی مکتبہ فکر کے  
 لوگوں کو اپنی سی دل بھروسہ کرتے تھے  
 جن میں اور بھی کسی اور مذہب کا

چند نفر از کنگره ملی را می بیند

مشتریان و معتمدین محترمین

[illegible][illegible]

卷之五  
 五

*[Illegible handwritten signature]*

مسند احمد بن حنبل

انجمن برکت - اردو کی اہم  
کتابوں کا مجموعہ

[illegible][illegible]

سید علی نقی و سید محمد علی و سید علی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



مجلس شورای اسلامی

*[Illegible handwritten signature]*

<p>             کجا با من در میان کی نظر کنی              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست           </p>	<p>             کجا با من در میان کی نظر کنی              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست           </p>
--	--

از ده دوازده کی حیات که تو به  
 از ده دوازده کی حیات که تو به

<p>             ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست           </p>	<p>             ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست              ای بی کجاست بی کجاست بی کجاست           </p>
---	---

از کتابخانه شخصی

سید کاظم علی شاہ صاحب مدظلہ العالی

الشيخ محمد بن عبد الله

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان

کتابخانه عمومی

...

سید محمد علی

وہی ہے جس نے ان کو اس قدر سزا دی کہ ان کو اس قدر

مجلس شورای ملی

1950

100

خبر من و صلی علیہ وسلم و علیٰ آله و سلم

ماں کی لپٹ میں بچہ

نمایشی که می بینید از بنیادین و بنیادین

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان

پڑھائی کی حالت میں

سید احمد علی میرزا

لا بد از این که در این کتاب

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسمًا من موسمي الدنيا والآخرة

4564

سنان استانی رتاکو کوی سه بقایای

لو کہ ایک شخص صراطِ مستقیم پر قدم نہ رکھے

سعدی بنی یمن دست و پا زدی نه در شهرهای

کی کہ اول مری متکون شدی است

روزنامه شمس روزنامه برای

فصل فی بیان قسمی که از کرب و بلا می آید

...



کتابخانه عمومی و اسناد و کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی

[illegible]

مادری که سحر زنی حرفت سخن یزیدی

چو نم علاج نهی که بهر یک کل کادی  
 کما بس نهی که در این بهر شمس نهی که  
 نهی که نهی که بهر شمس کل کادی  
 که نهی که نهی که نهی که نهی که

والله اعلم بالصواب

کوهی شش قراضه غریبی کوهی

پھر میں مضرب سی ہو سکے  
 لکھوئی شاہ سے نہ چوں چہ ہوشیار  
 دیکھیں کیا ازگنہ کہوں کہ اس بند  
 ہی سے کہیں کہیں یہ پیل بابا  
 نہ تھا اداس کو چہ زدن کہوں کہ  
 غش نہیں کہ ممکن سی لا کہوں اب  
 جا رہا دو کہنی بنی زور دیکھے  
 لاکھ بنی دہو دہو کہے  
 کہیں کہیں کہیں کہیں کہیں کہیں  
 پنجہ کشت دلیں ہو کہے  
 جس کو ملایا ہو جان کہو کہو کہے  
 سوئی تہہ سرور بہ وچو کہے



بہارِ گلشنِ بہار

بہارِ گلشنِ بہار

کو ہادی در محلوہ حواشیہ

طالعہ چمن بقدر ہر نوکیلی

نہ غرض کہ شہنشاہی نگاہی	بہرِ محبت کی ہی سہاگرتی ہے
دیکھو تو نگاہی چمن کی	بن کی کی تیغ ہی جو ہو پری نہ جالی
لہریں بہا کی ہر کی ہر کی	جوں ملک کے ہر گھر میں ہر چالی
نہ غرض کہ شہنشاہی نگاہی	اور ہر روی راغون کو بس پری دالی
کسی چمن کی دیکھو تو شہنشاہی	سہاگرتی ہو چمن میں چاہی والی
بی نہری راہی سہاگرتی	اقتدالی کسی ہر کے پاسے
ایک قلعہ کو گھر کی سازن	دو کالی دوشالی کی چھائی ہر پاسے
جس زردہ نہ دیک کی کون	کسی کی دوسری ہر کو جو دیکھی نہ پاسے
وہ اور چمن کی ہر کی	ہر شئی چمن کی ہر پاسے

جرات سے ہر کوئی تہدار غری اور  
بہارِ گلشنِ بہار کی کسی شخص ہر دالی

کو ہادی در محلوہ حواشیہ	طالعہ چمن بقدر ہر نوکیلی
-------------------------	--------------------------

طالعہ

کمال صفتی کسی که در این دنیا  
بهرت و محبت می رود که کمال  
نور و جویای است که در این دنیا  
بهر اول و آخر است که در این دنیا  
تقصیری در حق و در حق و در حق  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

کمالی این کمالی می باشد که در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
کمالی و در این دنیا و در این دنیا

بهر این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

بهر این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

پہلے کھانا کھانے کی سی ہوتا

شکر و شکر کی سی ہوتا

کیوں نہ ہو کہ میں نے اس نے نہ انصاف  
اوسکی طرف سے روزی کہ سوا کہ ہوا  
بی اہل کہ تو نے ہی اس کی تانت کا سوا  
ہو کہ میں نے ہی ہا نہ ہی ایک ہی ہوا  
بغیر کسی بھی اور بھال لب جو  
تھی وہم کہ تو نے کئی کئی کہ ہوا

تنبہ کیا کسی بہد کی شکر کی سی  
سوا تو نے ہی ہوا کہ سوا ہی سی  
وہ تو نے فلاں وہم کہ کسی کی سی  
کہ وہ تو نے ہی ہوا کہ سوا ہی سی  
وہ کسی بھی کی ہو تو نے ہی ہوا  
یا غنائی جو میں ہو کہ تو نے ہی سی

نقطہ دلوسی دربار کا جہرہ اور ہفت  
کہ وہ سوا کہ اس کی شکر کی سی

درد و غمی کہ تو نے ہی ہوا کہ سوا  
وہ تو نے ہی ہوا کہ سوا کہ سوا  
وہ تو نے ہی ہوا کہ سوا کہ سوا  
وہ تو نے ہی ہوا کہ سوا کہ سوا  
وہ تو نے ہی ہوا کہ سوا کہ سوا  
وہ تو نے ہی ہوا کہ سوا کہ سوا

وہ تو نے ہی ہوا کہ سوا کہ سوا  
وہ تو نے ہی ہوا کہ سوا کہ سوا  
وہ تو نے ہی ہوا کہ سوا کہ سوا  
وہ تو نے ہی ہوا کہ سوا کہ سوا  
وہ تو نے ہی ہوا کہ سوا کہ سوا  
وہ تو نے ہی ہوا کہ سوا کہ سوا

شکر و شکر



که در طاعت کمال و خجسته ای  
بروز جمعه در کاخین طاعتی چون کمال  
که در کشتن کمال آفات از پی  
کنج رانسانسی بن کمال کون لا عار چون  
اشا فرمود که در نگاه نور که گرون  
هوک آتشین زمانه کوهی بی افتاد  
عادل او نشی کون کون که او سکون  
که نظر از انبسی که هر جری بی برنی  
و کی که اولی است که هر جری بی برنی

که در کشتن کمال آفات از پی  
بروز جمعه در کاخین طاعتی چون کمال  
که در کشتن کمال آفات از پی  
کنج رانسانسی بن کمال کون لا عار چون  
اشا فرمود که در نگاه نور که گرون  
هوک آتشین زمانه کوهی بی افتاد  
عادل او نشی کون کون که او سکون  
که نظر از انبسی که هر جری بی برنی  
و کی که اولی است که هر جری بی برنی

و کون هر از طاعت کون کون  
کن بری از کون کون کون کون

که در کشتن کمال آفات از پی  
بروز جمعه در کاخین طاعتی چون کمال  
که در کشتن کمال آفات از پی  
کنج رانسانسی بن کمال کون لا عار چون  
اشا فرمود که در نگاه نور که گرون  
هوک آتشین زمانه کوهی بی افتاد  
عادل او نشی کون کون که او سکون  
که نظر از انبسی که هر جری بی برنی  
و کی که اولی است که هر جری بی برنی

که در کشتن کمال آفات از پی  
بروز جمعه در کاخین طاعتی چون کمال  
که در کشتن کمال آفات از پی  
کنج رانسانسی بن کمال کون لا عار چون  
اشا فرمود که در نگاه نور که گرون  
هوک آتشین زمانه کوهی بی افتاد  
عادل او نشی کون کون که او سکون  
که نظر از انبسی که هر جری بی برنی  
و کی که اولی است که هر جری بی برنی



بسم الله الرحمن الرحيم

جو فرد فریدی ہی سجداتی ہی  
سے فطانتی لشی ہی لکڑا ماتی ہی  
وہ سجدہ خون بارو کسانا ہی  
وہ لکڑا ماتی ہی سجداتی ہی  
وہ لکڑا ماتی ہی سجداتی ہی  
وہ لکڑا ماتی ہی سجداتی ہی

وہ لکڑا ماتی ہی سجداتی ہی  
وہ لکڑا ماتی ہی سجداتی ہی  
وہ لکڑا ماتی ہی سجداتی ہی  
وہ لکڑا ماتی ہی سجداتی ہی  
وہ لکڑا ماتی ہی سجداتی ہی  
وہ لکڑا ماتی ہی سجداتی ہی

سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات

سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات

ایک دن ہی کہ لکڑا ماتی ہی  
سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات  
سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات  
سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات  
سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات  
سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات

سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات  
سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات  
سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات  
سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات  
سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات  
سجدہ مازہ کی طرح صبح کھن ای ورات



من تفران بن خدای تعالی

تو غمنا در بی حلاوت و رحمت کجایم

اس کے معنی کانگریس عثمان علیا دہا ہی

حکایت مستثنیٰ شوق عالمی از عالم من خدا جانی کجای دنیا

دوسری دنیا کی رہائشی ہیں۔ ان کے پیشانی پر ایک علامت ہے جو کہ ان کی شناخت کے لیے ہے۔

اس کی سہولتیں اور دیگر خوشیوں کا قدم  
 اسی لئے دوسرے کا کوئی ہیشکل بیان رہی ہے۔

اسکی منہ کی جوتہ بھی تو کھینچ لیوں۔" جسٹس نے اسے دیکھا کیا تھا کہ وہ

دیکھو سنی ہن لکھی پھر لکھی دل کو بچی گس کو چھی میں پہاڑت عاقل زنا

وعد فرماؤ مگر نرن سے قتالی دل  
وہ وہ جو کبریا کو پہچان نہ سکا

[illegible]

کرمی بوجی گشتی کا سفر بایں قوم کیستہ ہر قوم و سر اور بیان بیان رہا

نوروز میں شمع کی کہکشاؤں کا کہن

کرم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

نہ کھاؤ سنی کہ برکت تو کہان پر تھا ہی



موت اور رات رات ہی	ہوتا جگمگاتا تھا
پتلی کی سی رات رات ہی	موت کی گھنٹی بجتی رہتی تھی

دلالت کہانیں کی جڑیں  
 سچا کر کے دن رات ہی

اب جو کچھ بھی ہے میں ہی	دیکھ کر دل چاہتا ہے وہی میں ہی
آبِ ابراہیم کی سی ہے	غیر سے جان میں خوش رہی ہے
ایسی انگوٹھی سی ہے	دیکھ کر ہی ہنس کر رہی ہے
کہانی ہے سچائی میں ہے	نودہ آرام خان بھی آکر کافر
جس طرح ہو سکی ہے	اوسکی لڑائی تک اہل ہمار
اوسکا ہاتھ لوشادہ ہی ہے	دھون سکی کھن بجھ گئی

اوسی بکری کی مسطرۂ جلوت  
 فکر اب اوسکا کچھ نہیں ہے

شبِ بامامون ہی دھوا تہ بکری سی	جس طرح ہی دو دہانیں درہ اپنی
لہڑی ہری ہے نہ اچال کہ ہر طرف	ہی دانت ہی ہم ہی دیکھ رہی
کئی دیکھ کر بھی راہ نہ رہے	راہی دہانیں ہر گھر کوہ جنت میں

سهمی کنی کنی من  
ز چشم کنی ز تامل من چون  
بیکای صفت و بصر منی بخت  
تو را فرست می ز بخت منی  
سهمی کنی کنی من  
سختی کنی تو را منی کوچه بستان  
دست کنی کنی منی بخت

خاک کنی منی منی  
ی تمام دلب منی بخت  
دوست کنی منی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی

سهمی کنی کنی منی  
دست کنی منی منی

سهمی کنی کنی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی

سهمی کنی کنی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی  
دست کنی منی منی



۱۰۰

الحمد لله رب العالمين

1940

نہی فرمادے کہ وہ اس سے

دولت مضطر فی بیان

میرزا محمد تقی میرزا

کونین شرمین و ستماری

راستی حالت عجب عمارتی نمی

سورۃ التوبہ

کچھ غم تھا اور شکایتیں بھی

والله اعلم بالصواب

*Handwritten signature*

میرزا علی محمد خان

١٠٠







زبان برآید صبح او گام باد موزون  
او به اندیشه خردی گام او سیر  
سپهری بر سر کوهین برآید  
کسی که بر سر کوهین برآید  
بین کافک بر سر کوهین برآید

همی بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید

کوهین بر سر کوهین برآید

کوهین بر سر کوهین برآید

همی بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید

همی بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید  
کوهین بر سر کوهین برآید



مختار ہو کر تو میں کی درخشاں کو	میں مرنگی انہی ہندیاں شادابی ہی
پہلی لہریں کھلیں ہر گھڑی جلدی ہیں	لہریں جھڑپائی ہیں انہی ہندیاں شادابی ہی
نہ کچھ کہی کہی کرنا ہی لانا ہوں	زیریں لہریں ہی اسے سکوڑی سنائی جا
یہ وہ مبارک حرف عطا الہی ہی ہر ہی ہے	کہیں کہیں کہیں کہیں کہیں کہیں کہیں

بکائی تھیں کہ تھیں نہ ہوا ہوا ہوا ہوا ہوا ہوا ہوا

بکرائی تھیں ہی کو جلی ہر من خاک صافی ہی

میں صلا دی وہ جس سے لاک لگی	خوش رہی عاشقی کو اک لگی
یہ نہ رہی اسے زلف نہان	خیر رہی نہ رہی سکی لگی
ماں پرانہ ہیں لکھا نو کھیا	کچھ بہت کہی نہ سہا لگی
دل ہی اب مجھ ہی درجہ کی جی	اوسے ملکر رہی ہی ہوا لگی
بھڑکلا خدائی قریب غیر	مانہ جلی گھونہ ہاک لگی
سہلی حرات کا وہ نہ لکھ شرم	بولا خوش کہ کو اب ملک لگی

میکو رسوائی خلق کرنا ہے

یہ نہ رہی جا جسے کو اک لگی

میکو نیند و سنان لگی تو کھاو لگی	نہ دل کا پر کسی بہر دسی لکھاو لگی
----------------------------------	-----------------------------------

کر این درونی به ملک اینی منم و با باز  
دل اینک به چو من سی ملک کنی منی  
تو که دافس کنی من هم که دافس  
و سادگی سی پی اینی تو هم که دافس  
حکرم سوزده پی چو کنی کنی دافس

کر اینی منم و با باز  
دل اینک به چو من سی ملک کنی منی  
تو که دافس کنی من هم که دافس  
و سادگی سی پی اینی تو هم که دافس  
حکرم سوزده پی چو کنی کنی دافس

کسی به شیخ زلی اونی کی حوی جرات  
نور کلجه به یکا کجا کی حوی جرات

کل به شیخ زلی اونی کی حوی جرات  
دل اینک به چو من سی ملک کنی منی  
تو که دافس کنی من هم که دافس  
و سادگی سی پی اینی تو هم که دافس  
حکرم سوزده پی چو کنی کنی دافس

کر اینی منم و با باز  
دل اینک به چو من سی ملک کنی منی  
تو که دافس کنی من هم که دافس  
و سادگی سی پی اینی تو هم که دافس  
حکرم سوزده پی چو کنی کنی دافس

عالمی

ہندوستان میں مذہب اور لائسنس کی

بجز میزان طوبی و ابراهیم گشتای نو

مختصر مطالعہ کے لئے مرقیۃ المفاتیح

کدو قندل بر کیست و گوارانندی می  
 یکدیگر زلف و لایحی باوی دیده بزان  
 کیست که کمال کل اوس ندر مشرب  
 جوانی نوامنی کا اوی کینا هر دسای  
 عادت من کل مهلاکی دامن لیا بیست  
 اینی گرنی عوفع اوی انور کفشم بر مری  
 مسای و کدو ز کدو کدو غم بی  
 دامن بر کوی غمسی به کدو بی

برائی شاعرین کو توجہ بہ حریت ملک آبادی

ایک مضمون پر غزل میں تو نے دو چار ماہی بھی

تخل سہا کوئی رو ہو سے دل میں کہو نہیں کہو ہے

کتابہ کماہن جو معنی نو جسم مکان      کتابہ صم بن حوی نو جان نو سبھا

ای چشم نہ خاک بنی	در کار چو ملک کو ابو
کس زلف کا دھبہ	کس لعل کی سی
دونوں اور کی	کس لب کی
مگر منہ	کس لب کی
وہ ہندی	کس لب کی
میراں	کس لب کی
ایک	کس لب کی

سو کیا ہی غضب کہ اچانک ہی

بروز ہی بنی اوس کی

جرات	کون
------	-----

ای جو	کون
کھڑا	کون
روشن	کون



کوئی دیکھ لائی یہ ای جی وکمن رات  
 کمال اور دوستی ہی یک لفظ ہے  
 دیکھی گئی دیکھی سستی یہ صفت گئی

دیکھ لائی یہ ای جی وکمن رات  
 کمال اور دوستی ہی یک لفظ ہے  
 دیکھی گئی دیکھی سستی یہ صفت گئی

کہتے تھے ہی اور نام کر تار ہی  
 اس ہی جو ہی ہی جیت گئی تار ہی

دل بہ ایک سانپ سا پھر نا ہی  
 ایک دو ہی ہی کہ پھر نا ہی  
 تھہر دیکھی ہی نو تھہر نا ہی  
 ایسی ہی کھڑے کو کوئی دانا ہی  
 جب کہ نام ہی سہانا ہی  
 دیکھی دیکھی کی قسم کھانا ہی  
 اس قدر ہی دہشت نا ہی  
 کہ وہ ہی ہو پھر فرانا ہی  
 اس کا کھانا ہی ہی بھانا ہی  
 جانا ہی کہ قصب لانا ہی

دیکھ لائی یہ ای جی وکمن رات  
 کمال اور دوستی ہی یک لفظ ہے  
 دیکھی گئی دیکھی سستی یہ صفت گئی  
 دیکھ لائی یہ ای جی وکمن رات  
 کمال اور دوستی ہی یک لفظ ہے  
 دیکھی گئی دیکھی سستی یہ صفت گئی  
 دیکھ لائی یہ ای جی وکمن رات  
 کمال اور دوستی ہی یک لفظ ہے  
 دیکھی گئی دیکھی سستی یہ صفت گئی

لیکن اب کزما چون منت ایسکی  
دل زلف کونہوں برفی کل  
ہو سکی کھلی نسی کچھ ہر  
اب زلف کی ٹہنی اشک  
حیدم کھی ہی ایسی ہر  
بستر ہم شہر خناسے طرا

ایک لکھن جی بخت  
چپ نکات لکھن  
چپ کھی طفل کو چھوٹا  
جی اوس کی کھی کھر نا  
اشک کھر لکھن بھو نا  
خیر و مر نا ہی نہیں

شہزادہ جانی عجم بونگی  
ہر لکھن کو رو ملا نا ہے

کھا کھا وہ قعاجی ہوا کھری لکھ کی  
اوس شہزادی بھری ہر لکھ کی  
جناہوں و لکھ کی بھری کھی لکھ  
لی جلی لکھ کو جہ دھری او تھا کھر  
ٹک کل جہڑ جانی نو بھری لکھ  
دھنٹا لکھ ہر لکھ کی لکھ  
کھ لکھ کی لکھ ہی لکھ

جو بھری لکھ لکھ لکھ لکھ  
لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ  
لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ  
لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ  
لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ  
لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ  
لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ

<p> بخت بد و بد بختی و بد بختی و بد بختی  مهرمان هم ابدی می بیند و بد بختی  دوم خوشه بهار و بد بختی و بد بختی  نمان داده کنی و بد بختی و بد بختی </p>	<p> بخت بد و بد بختی و بد بختی و بد بختی  مهرمان هم ابدی می بیند و بد بختی  دوم خوشه بهار و بد بختی و بد بختی  نمان داده کنی و بد بختی و بد بختی </p>
---	---

بخت بد و بد بختی و بد بختی و بد بختی  
مهرمان هم ابدی می بیند و بد بختی

<p> بخت بد و بد بختی و بد بختی و بد بختی  مهرمان هم ابدی می بیند و بد بختی  دوم خوشه بهار و بد بختی و بد بختی  نمان داده کنی و بد بختی و بد بختی </p>	<p> بخت بد و بد بختی و بد بختی و بد بختی  مهرمان هم ابدی می بیند و بد بختی  دوم خوشه بهار و بد بختی و بد بختی  نمان داده کنی و بد بختی و بد بختی </p>
---	---



کتابخانه و موزه ملی افغانستان

چند روز بعد از این که من به کابل رفتم و به کابل رفتم و به کابل رفتم

کتابخانه عمومی مسجد جامع تبریز

کتابخانه عمومی و خصوصی در تمام کشور ایران و کتابخانه های دولتی و خصوصی

جوت کباب سے خوشی ملی وہی کسی کے لئے کباب کا کھانا ہے۔

پیشانی بے مضامنی نمود بدیع نیکی که  
کس بی غمزد به سلاهی که سواهی

کتابخانه عمومی مسجد جامع کاشی  
کتابخانه عمومی مسجد جامع کاشی

وہ کہتے ہیں کہ میں نے اسے دیکھا ہے کہ وہ ایک عورت کی طرح ہے۔

میرا لکھا ہوا کہ نوبل کی سچی اور ایمان مند زندگی میں نوبل کی ماری کا ماری کی سچی

انظر تباہی و توحین فجی ہر طرح : جو ہی کیا بخدا کوئی خودواری کہ تو ہی

سراپون کھتر ای جون فوسوگر کھک  
بن مبران مون صکلا مسواری گنه لوسی

معاون چون بویای پند یکدیگر  
نیکس مجار کا بیمار خی کنه نوسه

فردی که با حق می‌گوید او را  
سازند تا کیون نمی‌داند که کسی

وہم نہری ہوئی خانی کی کہوں حالت زمین

نیکوای جرات یہ کہا اور فری کہہ ہو سی



کینه سر و دلی که زین نهاده و می	ایستای که امیر و وزیر و کس و
افشاری که در بی بی هم تو هر بانی	زهی که در بی بی که هر بانی
کینه که زانکه در بی بی که	ای که در بی بی که
کینه که زانکه در بی بی که	ای که در بی بی که
خط و کینه که زانکه در بی بی که	ای که در بی بی که
کینه که زانکه در بی بی که	ای که در بی بی که
کینه که زانکه در بی بی که	ای که در بی بی که
کینه که زانکه در بی بی که	ای که در بی بی که

و این است که می بیند و می بیند

و این است که می بیند و می بیند

نیکه ازمان اینی که زانکه	ای که زانکه
مرا چون که ازمان اینی که	ای که زانکه
حرا که زانکه	ای که زانکه
پولوت و کینه که زانکه	ای که زانکه
ای که زانکه	ای که زانکه

<p>کسی کی ہمت نہ ہو کہ اس کو ہر کام میں          کئی کئی سالوں میں ہر کام میں</p>	<p>کسی کی ہمت نہ ہو کہ اس کو ہر کام میں          کئی کئی سالوں میں ہر کام میں</p>
---	---

غلامی کی زندگی میں ہر کام میں  
 غلامی کی زندگی میں ہر کام میں

<p>کسی کی ہمت نہ ہو کہ اس کو ہر کام میں          کئی کئی سالوں میں ہر کام میں</p>	<p>کسی کی ہمت نہ ہو کہ اس کو ہر کام میں          کئی کئی سالوں میں ہر کام میں</p>
---	---

غلامی کی زندگی میں ہر کام میں  
 غلامی کی زندگی میں ہر کام میں





چنانچہ اس سلسلہ کی خاطر اس نے جو  
 تحریریں لکھیں ان میں سے بعض

بعض ہیں جن میں اس نے بتایا ہے  
 کہ اس نے ان میں سے بعض

این کتاب در کتابخانه حضرت امام رضا علیه السلام  
در شهر مشهد کاتب شده است

تو که کنی در کار و در راه و در دین و در دنیا  
و در هر جای که باشی و در هر حال که باشی

حق تعالی می گزیند و می ارزد  
 عزیز و غنی که انبی می بود و این که انانان  
 جو کشتی طریقه راه بر سر می گزینی  
 سحر و جادو و طلسمان و جادو

میری ایکو غنی الشیخہ خدیجہ بیگم صاحبہ  
کلی غنیمت کو نہا کہیں اور نہ درگاہ

زاده ملوک خاندان کهنه پهلوی که در شهر  
متاخر از ملک و دولت بود

نعم اندوکی میجای سوس شاه دانی می  
فرستادند که با آن کنونی دانی بود

سین و بی گنبدی غنای سنون بر نم  
از بس حرم گنبدین که کاشا درون

من قریب کس کے ہاں نہیں ملے گا



[illegible]

فیه من مملکتی و شاهی  
و شاهی و مملکتی و شاهی

و اما من بعد این که نویسی بحصولت می طرز

وہو رحمتی سنان محرم مانوانی شمس

۱۔ کھلا سر مرنی میں کھانوش ہوئی  
 ۲۔ کھلی ہوا میں کھنکھاتی ہوئی  
 ۳۔ کھلی ہوا میں کھنکھاتی ہوئی  
 ۴۔ کھلی ہوا میں کھنکھاتی ہوئی  
 ۵۔ کھلی ہوا میں کھنکھاتی ہوئی  
 ۶۔ کھلی ہوا میں کھنکھاتی ہوئی  
 ۷۔ کھلی ہوا میں کھنکھاتی ہوئی  
 ۸۔ کھلی ہوا میں کھنکھاتی ہوئی  
 ۹۔ کھلی ہوا میں کھنکھاتی ہوئی  
 ۱۰۔ کھلی ہوا میں کھنکھاتی ہوئی

سب مجموعی غنی کیا اور خوش ہو گئے  
دیکھا جو ملک وادہ نور و دانش ہو گئی  
ہم نوحام صورت افروش ہو گئی  
صحت غنی بادہ روشنی افروش ہو گئی  
ہم اسی روشنی دل سی فدا افروش ہو گئی  
بیس ہم سرگرمی ہی ناموش ہو گئی

حجراتِ مشکینہ کی روایت کی تمہید

اسی اوسکی دیکھی لی مجلس ہو گئے

تو کہ اور ہم شہری صورت کھنکھی رہ گئی  
 تھی نہ حال بوجہ اور نہ ہی فوج کج  
 مائتھ کی دل تلاق ناری نہ ملتی طبع

تعمیر فی اونی نہ ہنسی سر شکی رہ گئی  
 کھنکھان ہی سری آسوشکنی ہو گئی  
 دیکھ کے خود ہستی اوس سر شکی ہو گئی

نہروں اور فی نہیں سرنگی رہی  
 اور مکان ہی ہری اسو شکنی ہو گئی  
 وہ کہہ رہی اسو شکنی ہو گئی

کاروان خاندان دار و در حاکم کوه و دشت	که از کی باشد بخت و بختی و بختی
از در و در کی بختی و در و در	که بختی و بختی و بختی و بختی
در در و در و در و در و در و در	که بختی و بختی و بختی و بختی

بختی و بختی و بختی و بختی  
بختی و بختی و بختی و بختی

بختی و بختی و بختی و بختی	بختی و بختی و بختی و بختی
بختی و بختی و بختی و بختی	بختی و بختی و بختی و بختی
بختی و بختی و بختی و بختی	بختی و بختی و بختی و بختی
بختی و بختی و بختی و بختی	بختی و بختی و بختی و بختی
بختی و بختی و بختی و بختی	بختی و بختی و بختی و بختی
بختی و بختی و بختی و بختی	بختی و بختی و بختی و بختی
بختی و بختی و بختی و بختی	بختی و بختی و بختی و بختی

بختی و بختی و بختی و بختی  
بختی و بختی و بختی و بختی

بختی و بختی و بختی و بختی	بختی و بختی و بختی و بختی
بختی و بختی و بختی و بختی	بختی و بختی و بختی و بختی

و کوی نه کی ده اب او هر نه  
طی زالیسی صفت کا مقصد زمان روزد کمی

مراتبت کی فصل سنہ ۱۸۸۵ء  
میں طبع کی گئی مونسات احمد نے یہ بھی

[illegible]

جہاں تک درخت کی ترمیمیں دیکھا گیا ہے  
اویسی طرف بھی لکھ ہے ان کے زیر کی

بنیادی بنیادین کتب تاریخی

بخت شادمان بیک لایق به نظر من  
 نیری بهار خوشی از آفتابی ترس  
 کنی که خوشی بهار بهر چرخ بگردان  
 و لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ بک  
 کرمی نه غمزه نه لبی که به لبی می  
 نرو تو خدی و می و کلاه می و زمان و کلاه  
 اینی غمزه که می و خورشید و کلاه می  
 بهر چرخ کنی که خوشی بهار بگردان  
 خوشی از لب بر لب و کرمی و غمزه

که خوشی بهار بگردان  
 خوشی بهار بگردان که خوشی بهار  
 بهر چرخ کنی که خوشی بهار بگردان  
 خوشی بهار بگردان که خوشی بهار  
 خوشی بهار بگردان که خوشی بهار  
 خوشی بهار بگردان که خوشی بهار  
 خوشی بهار بگردان که خوشی بهار  
 خوشی بهار بگردان که خوشی بهار

از لب بر لب و کرمی و غمزه  
 خوشی بهار بگردان که خوشی بهار

بیان و در کمال که بهر چرخ  
 غمزه که می و خورشید و کلاه می  
 نگرین بهر چرخ که خوشی بهار بگردان  
 خوشی بهار بگردان که خوشی بهار

خوشی بهار بگردان که خوشی بهار  
 خوشی بهار بگردان که خوشی بهار  
 خوشی بهار بگردان که خوشی بهار  
 خوشی بهار بگردان که خوشی بهار

<p>درین صفتی که در این کتاب          درین صفتی که در این کتاب</p>	<p>درین صفتی که در این کتاب          درین صفتی که در این کتاب</p>
---	---

درین صفتی که در این کتاب  
 درین صفتی که در این کتاب

<p>درین صفتی که در این کتاب          درین صفتی که در این کتاب</p>	<p>درین صفتی که در این کتاب          درین صفتی که در این کتاب</p>
---	---

درین صفتی که در این کتاب  
 درین صفتی که در این کتاب

<p>درین صفتی که در این کتاب          درین صفتی که در این کتاب</p>	<p>درین صفتی که در این کتاب          درین صفتی که در این کتاب</p>
---	---



کسی که در دنیا زندگی کند  
خود را در دنیا بگذراند  
بر کسی که در دنیا زندگی کند  
بجزیر می آید نام یکی در دنیا  
و یکی از دنیا می آید نام یکی در دنیا

کسی که در دنیا زندگی کند  
خود را در دنیا بگذراند  
بر کسی که در دنیا زندگی کند  
بجزیر می آید نام یکی در دنیا  
و یکی از دنیا می آید نام یکی در دنیا

کسی که در دنیا زندگی کند  
خود را در دنیا بگذراند  
بر کسی که در دنیا زندگی کند  
بجزیر می آید نام یکی در دنیا  
و یکی از دنیا می آید نام یکی در دنیا

کسی که در دنیا زندگی کند  
خود را در دنیا بگذراند  
بر کسی که در دنیا زندگی کند  
بجزیر می آید نام یکی در دنیا  
و یکی از دنیا می آید نام یکی در دنیا

کسی که در دنیا زندگی کند  
خود را در دنیا بگذراند  
بر کسی که در دنیا زندگی کند  
بجزیر می آید نام یکی در دنیا  
و یکی از دنیا می آید نام یکی در دنیا

کسی که در دنیا زندگی کند  
خود را در دنیا بگذراند  
بر کسی که در دنیا زندگی کند  
بجزیر می آید نام یکی در دنیا  
و یکی از دنیا می آید نام یکی در دنیا

کسی که در دنیا زندگی کند  
خود را در دنیا بگذراند  
بر کسی که در دنیا زندگی کند  
بجزیر می آید نام یکی در دنیا  
و یکی از دنیا می آید نام یکی در دنیا

دلی خالی ہوئی پھر دلی سے  
 شک دہائی میں کہوں دلی کی  
 فریاد سنائی دے کر جیسی  
 آبی طالع جین طالع ہو ایک  
 دم طالع چیت کہ کھڑے ہوں  
 جی جی دلی ہو کہ کھڑے ہوں

کہہ اس سیکاک ٹھکانی سے  
 دلی طالع اتنی خاک مٹی سے  
 ہوش کی کھیل جان ٹھکانی سے  
 اس مری کو دلی سے دلی سے  
 کھیت سما کر خبر دے دلی سے  
 کہنا مرزا ہو دلی ٹھکانی سے

جرات اور سبکی پر مجھ پروردگار

**چرا می جالی می می مالی می**

۱۔ کچھ بھڑان رکھنا ہے  
 شوق سنی کا ہی نوشتن اک  
 شمع ہی کی بادہ کلکون  
 دل میں جواوی سوکھو لیکن  
 رات کو ہی بنی کو ہے پانچا  
 عرصہ سلامت رکھی اوسی اپنا  
 من چاہتے دمان نہیں جانا  
 عشق ہی ایک نشان رکھنا ہی  
 شوق سنی کا ہی نوشتن اک  
 جواوی کو جوان رکھنا ہے  
 بھڑان ہی کوئی زبان رکھنا ہی  
 بار بھر سرگاز رکھنا ہے  
 جو کوئی مہربان رکھنا ہے  
 ایسا ملے ۱۔ مٹی ان رکھنا ہی



کہ اس پر کاک ٹھکانی ہے  
 دل و لب آتی خاک مٹی  
 ہوش کی لپیٹن ٹھکانی ہے  
 اس پر ہی کوئی سر لانی ہے  
 لب پہا کر خیر ان مانی ہے  
 رہنا مرانا جو دین ٹھکانی ہے

جرات اور سبکی پر وہ جو دوسرے

**جی سی جالی جی سی جی جی جالی جی**

عشق ہی ایک شان رکھتا ہے  
 ویرانی گلستان رکھتا ہے  
 لہری کو جوان رکھتا ہے  
 پھنکات ہی کوئی زبان رکھتا ہے  
 بارِ مجھ سرِ گلزار رکھتا ہے  
 جو کوئی مہرِ زمانہ رکھتا ہے  
 اس کا دل لہجہ ہی ان رکھتا ہے

شمع بی زوکی مادہ کلکون  
 دل میں جواویں سوکھو بیکس  
 رات کو پی پی کو بھنے پیا بھا  
 سوکھایت رکھی اوسی ایتنا  
 جتن دلائے دامن نین جانما

کتاب جبرین میں درود و دعا

بہارِ بکارِ بھی جان رکھنا ہی عرصہ

دن کو فرما دو اہ و بھاری ہے	اور عرصہ انعام نہ ملے ہے
وعدہ تو کربسائی انی کا	کرنہ ادوی نہ سخت سمجھ ہے
نوبت ہوا رحم رحیمی سے	حاک بہ نہ نہ کی جھلکی ہے
نہن انا کسی طرح سے ہیں	اہل کلام کو جیتے اری ہے
دل کی بنیادوں سی اچی بازو	لکھم زلت مجھ کو بھاری ہے
بارسی بن کھا کہ نری سے	میری اہل نسی جان ہا ہے
مھر مانسہ سی مکی کھنی لگا	کھن بھی لٹا روٹا بھاری ہے

روم کی قسب کی جو مکن جہالت

اب بھہ رونی کی نیری ماری ہے

نہ وہ ناک الف نہ وہ جنت ہے	بوتھن ہی عجبی فن تو کیا قیامت ہے
نہ صہن و لکھنہ و لدار کو مرد ہے	غریب میں کیا کھوں میری قیامت ہے
عجب تھن ماری اکی جنت اکی نری	ایسی ہی طعلی میں و شمع سنو اوی ہے
مزار سے نہ پوچھو دین ہوا	نہ جاننا تھا کہ عاشری میں ملک ہے



مجھ پر دوسری ایسی ہیبت قائم ہوئی ہے  
 جس پر وہ کہ جس میں طالب کامری بخاری  
 کو یہی ہیبت نہ نکالت ہے اور وہ ہے  
 مثال اس کے کہ کو میری جہت سے  
 نہ جانوں کہ کو میری سب سے کیا عدوت ہے  
 میری ہی نہیں لو کہ اس وقت نہ موت ہے

لکھنؤ کی کھیتی باڑی کی اصلاح

نومبری مونہہ سے پھرا اکی سنخ وارت ہے

کسی بھانڈا اس لکائی کہ جگر ملنا ہی  
 یوں کو ملنا ہی دل شکوہ میں ملنا ہی  
 دوسری تمکاری کیسا دروہ راج ملنا ہی  
 وہ بی بی لکھی میں میں خاک میں جاو لکھا  
 ہر جہ بندہ تیری کی سی کوئی ملنا ہی  
 سرور درندہ کھنسی کھولنا اور ملنا ہی

کس کا ذرا ہی سی دہشت کہ سنی کو بھینٹ

<p>کتابی که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است</p>	<p>کتابی که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است</p>
---	---

<p>کتابی که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است</p>	<p>کتابی که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است          که در این کتابخانه است</p>
---	---

کتابی که در این کتابخانه است

کتابی که در این کتابخانه است

[illegible]

جرات بلند غمزه عشق می است

مہمیت منہی سی اسی ہن دُری دُری

جس جاسنہ اسے کاندہ کو رہو رہا جی  
 کوئی نام نہ کوئی نام نہ کوئی نام نہ  
 نام نہ کوئی نام نہ کوئی نام نہ  
 نام نہ کوئی نام نہ کوئی نام نہ



کتابت شهرت و نامی و شهرت و شهرت  
نتیجی و نتیجی و نتیجی و نتیجی

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت

در شهرت و شهرت و شهرت و شهرت



[illegible][illegible]

کتابت کی دانشنامہ بنی حرارت سی

برائی بنی منظور اویس کو انسی بھی اعلیٰ بنی

الحکمت نوری طبع شد تا وزن او کمی می  
جواب این که گمان می شد که سنگی کا این  
دانشمند زنی که صاحب این کتاب است که

دین کی کٹی ہوئی منہ کھان اور بی بی  
 بہان پر بی بی کریم اور دوسری اور بی بی  
 کریم پر بی بی کریم اور دوسری اور بی بی

سید الشهدا علی بن ابی طالب

فہرست کتب و نسخہ ہائے موجودہ در محکمہ

[illegible]

کشتن می توانی شمع کاشی  
کشتن می توانی شمع کاشی

کشتن می توانی شمع کاشی  
کشتن می توانی شمع کاشی

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

<p> کچھ ہونیکو پر باورف و لکھا سی  ی ایل موٹ کچھ تیری مدد کار سی  ارٹس لای کھل کدوہ عیار سی  راج انا پناو دسی جیہ طر حدار سی  نیری حوان کی فوٹو سی جیہ زار سی  موشن جیہ جیہ سی کفر ناری سی  اب جیہ لڑتہ کئی تھی کل تیری نیراری سی  راج بھرائی تیری کو جین نامہ لاری سی </p>	<p> کچھ ہونیکو پر باورف و لکھا سی  ی ایل موٹ کچھ تیری مدد کار سی  ارٹس لای کھل کدوہ عیار سی  راج انا پناو دسی جیہ طر حدار سی  نیری حوان کی فوٹو سی جیہ زار سی  موشن جیہ جیہ سی کفر ناری سی  اب جیہ لڑتہ کئی تھی کل تیری نیراری سی  راج بھرائی تیری کو جین نامہ لاری سی </p>
---	---

اے قوم پرین تیری دشمن لہن سکارف و لکھا  
جولیت لوس کو جین جانا تو فیر داری سی

<p> ورڈ ناہون کہ البس جیہ نوخون ہست  بھان تھی جیہ در لکھ کھون ہست  سوی جیہ جیہ کسہ کی مٹون ہست  نوی تیری اہسان کی مٹون ہست  جین لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ </p>	<p> خاکس جیہ تیری بار بھون ہست  ورڈ ناہون کہ البس جیہ نوخون ہست  بھان تھی جیہ در لکھ کھون ہست  سوی جیہ جیہ کسہ کی مٹون ہست  نوی تیری اہسان کی مٹون ہست  جین لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ لکھ </p>
--	--

<p>مست که هر دو کی گشتن بوی بی بار          و نایکی عهد و پیمان را بر سر</p>	<p>مست که هر دو کی گشتن بوی بی بار          و نایکی عهد و پیمان را بر سر</p>
--	--

<p>جاستی که او گشتن بیکش کلان          جان سپرد و بوی خوشی به دست</p>	<p>جاستی که او گشتن بیکش کلان          جان سپرد و بوی خوشی به دست</p>
---	---

<p>بودی که در غاب نغمی          مگر کوه را که در کوهی بخت کرد          سبزه شوی در قفس گلستان          لکای که گشتن در بوی گلستان          نفسی که در گلستان که گشتن          در دشتی که در دشتی که گشتن          او را هر کسی که در دشتی که گشتن          شمران که در دشتی که گشتن</p>	<p>بودی که در غاب نغمی          مگر کوه را که در کوهی بخت کرد          سبزه شوی در قفس گلستان          لکای که گشتن در بوی گلستان          نفسی که در گلستان که گشتن          در دشتی که در دشتی که گشتن          او را هر کسی که در دشتی که گشتن          شمران که در دشتی که گشتن</p>
---	---

<p>بودی که در غاب نغمی          مگر کوه را که در کوهی بخت کرد          سبزه شوی در قفس گلستان          لکای که گشتن در بوی گلستان          نفسی که در گلستان که گشتن          در دشتی که در دشتی که گشتن          او را هر کسی که در دشتی که گشتن          شمران که در دشتی که گشتن</p>	<p>بودی که در غاب نغمی          مگر کوه را که در کوهی بخت کرد          سبزه شوی در قفس گلستان          لکای که گشتن در بوی گلستان          نفسی که در گلستان که گشتن          در دشتی که در دشتی که گشتن          او را هر کسی که در دشتی که گشتن          شمران که در دشتی که گشتن</p>
---	---

<p>بودی که در غاب نغمی          مگر کوه را که در کوهی بخت کرد          سبزه شوی در قفس گلستان          لکای که گشتن در بوی گلستان          نفسی که در گلستان که گشتن          در دشتی که در دشتی که گشتن          او را هر کسی که در دشتی که گشتن          شمران که در دشتی که گشتن</p>	<p>بودی که در غاب نغمی          مگر کوه را که در کوهی بخت کرد          سبزه شوی در قفس گلستان          لکای که گشتن در بوی گلستان          نفسی که در گلستان که گشتن          در دشتی که در دشتی که گشتن          او را هر کسی که در دشتی که گشتن          شمران که در دشتی که گشتن</p>
---	---



حسرت و این گنجی بی بری می چو بی  
 نسل کایه بسی باطلی و بی چو بی  
 جان و آن کون موصاف اهل بی  
 موافق بحر اوقیانوس بی چو بی  
 بحر شمس و ماهی اوقیانوس بی  
 بحر بی و درون آگاهی کوی باهری  
 سوزش شبیه آفرودی ارمی بی  
 دل سوزان کوی شبیه کبک اهل بی  
 کلک شمشیر بی کتاس اهل کز کهری  
 ملک زانها کوی شخص بی و بی

تصنيف مصنف که نو جاکی ملی غبرون سی

بدرجہ حرارت مناسب ٹیبلٹوں پر

دعای عالم بھر رستون کو فتح مایاں  
سکر و برزن غافلست از اس ملک و عمارت  
خداوند بکند تا بن می و نور و ملک و عمارت

سپهری که ملک و ملک به دست قدرت  
و بر سر داری تو بر می می ای عالم  
و حرف از ملک و دولت به تو می رسد

نبیند و چون مرد خوشی بنام ماسل  
 او را با خود کرد و در این ایام  
 در این ایام که در این ایام  
 کندی بود و در این ایام  
 نهی بود و در این ایام

علی بن ابی طالب علیه السلام

ملک عالی مرتبت میں

ملک کی ناز رکھتا تھا یہی وہاں کی عالی سی  
 ہزار تین ہی مہینے نامہ بنو گام  
 بیست نام ہر کا جو ہزارہ بادا تاسے  
 وہ کام دل جو ہر آتا تھا سو کھانے انگو  
 خان وہ ساری کوٹیں کھا کر رہے تھکنا  
 مہرا اور اور تھک بولنا ملک نہ کھسکا  
 میں بھی جی تڑپتی تھی غلامانی  
 دن کو جیسے غلامانہ تڑپ کر رہے

سہم جس کا یہ اما حب و بند نہ ہو  
اب لای جی اوسے عزت ہو بلای سی

بھ بھنی بھنی ہی م کج عہد ہی دولت

لکھنوی ان بھوت جان دو کو لکھنوی سی

ماہک جس بھنی ہی ہو سہ کا روان ملی

نوسیم ہی کلس جی دو دو صان ملی

مدم اگر سہے نہ ہو شورو صفائی ملی

کجہ نسل سی جی نہ ہی کر لی زبان ملی

کجہ رنگان راہ عدم گاتان ملی

اچھی کو اپنی بار کا کر استان بیٹے

جس دن سی تو صدای سن گئی اسی ہاک

میر کھنول می بخدا کجھ بھی ہو

مارو خدا کی دیکھی ہون سخت پتھر ار

دوان اچھو سناپ جی وہ صان ملی

تو طوب کہ بھرن سجان کو جاز ملی

و بیابان نام کو بھی جس گاتان ملی

ماہ بھی ملی تو بھلے شمس زبان ملی

نمحرار لاسکی سب بھی نام گسان ملی

اچھی نصیب کو حق ابو دستان ملی

میں میں جگہ بھی ای باستان ملی

کو نہ درک ہی وہ ہر استان ملی

اوس کو طوب بھی اوس ہوا سی ملی

میں زبان کو صلا کی خاکت

ایسی مرض عم کی جھفت نہ صراج

میں صلا دور دشمن عالی ہی وہ ہر

میں جگہ جو کج نہ ہو روز راکبار

به بچی نه موسکی نر  
 اکدم نفس من رخت از قنای ملی

د موند چون ساع و لگو کدر ارب کھان  
 جانی دوزن کیمونک و عدده فردا به مار کو  
 کمرنگو دمن اوسکی شیدان ماز سیک  
 کوی ساهود و جودا من علتای ای ساه  
 نهامی منی به که مجب می مرمای اس ساه  
 بر کبا کھون که انسا سامون به کی ره کبا

دوسکی زنی به کسان ملی  
 دوسکی جان لودی جدا به کھان ملی  
 به صرمی کراوسکی کلین مکان ملی  
 و عرکی می کل ساسی من ده بر کان ملی  
 سیمی که که خبر سی به صرم منان ملی  
 اکدمین ملاکی جوبه کھا اوسنی ملی

ای راه رود و خبر دهنی جراسی بی لبعنو  
 صرت زدن کانکو صان کاروان ملی

د موند منی نه کھنی کشی کردن نظر اوی  
 اوسس انکسی کی نه سیمی نه کیمونک فردا  
 رخت کی توب جو صفتای نظر اوی  
 برین تیری مار کس که ده سمیر اوی  
 سوزنی کی عیسای منی اعلای منی

به صر بر شک اپنی و شک صر اوی  
 خوابده جسی دیک کی فزا  
 کیمون موند منی به صر اوی  
 جی یاسی که مار کی به ابد بر اوی  
 دل بانون منی لینی کام جی کیمونک اوی

ایمانی و کردن ملکات و غیره

مختصر تاریخ ہندوستان

گروه: دبیرالتبیین جو راجه پرای

دودون، چو کشته بود بر آردی لوفه،

مرحله اول: تعیین نیازها و اولویت‌ها

کتابخانه عمومی

ہمارے بزرگ بھائی

نہجہ اوسکو ضرعی گمبہ کی خبر اوی

10

و جواب میں یہی دعا پڑھنا کہ

و ایسی ایسی چیزیں کہ جس کی طرف روئے ہو

از دین و دنیا را از دست داد و از دست خداوند

1. The first step in the process is to identify the problem or issue that needs to be addressed. This involves gathering information and understanding the context of the problem.



مکتب خراسان کجاست نظر بر خط  
 در این مکتب چون شکوفه از شکوفه  
 ای بی غلغله ای نهاده خبر نماند  
 کتابی بر او سوار است بهی کتبا  
 هر خطی که بنی بنی خاتم دل او کی  
 بهیستی بود ای بنی که چون مفت و مایل  
 کرمی قوسه می و لبین پس از قتل غنا  
 بهرون او سی کوی بنی که برین نوعی  
 کبی بنی که مکتوبی می نصف طاه  
 بر اینی نوشته سی به خطه می که در

بهر آنکه بی خبری کوی بهیستی  
 بهرون او سی کوی بنی که برین نوعی  
 کبی بنی که مکتوبی می نصف طاه  
 بر اینی نوشته سی به خطه می که در  
 بهرون او سی کوی بنی که برین نوعی  
 کبی بنی که مکتوبی می نصف طاه  
 بر اینی نوشته سی به خطه می که در

که انگ غزل اور جواب غزل میر

جرات نری خوشی کوی تانه بهی

بنی سوک بنی چون او بهیستم بهرادی  
 که در تماشای تو ایست بام بهرادی  
 کینکه میری بنی سی نه نکو خدوادی

بهون چون کرد لا سیکو دل او بهی  
 خوش طری خدا تمکانات نظر او  
 عیب کوی بهی کوی بهی بهی

لبر



چو که می دانی چو می نویسی بر یک  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی

چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی

از یک کس که می نویسی بر یک

سجده کرن او سجد می جو بر یک

چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی

چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی  
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی

کتاب طب عمومی و داخلی و جراحی و اطفال و نسوان و فحش  
بیماری نیک بی بی نورگنا می دانی

اسٽرزي ٽڪ ٻي جي ٽوڪڻا جي ٻنهي

مسوولان و بنیادین ستراتیژی کمالی

پیشانی اور سب سے پہلے کی ہنسی

اوچھا نونہی چھوڑ کر کیا ہمسی اپنی  
 باہر کھڑی ہوئی منہ کی سیاہی  
 روکیا تو سر سے لگم لگا کر کی اپنی  
 مغرب کی کی چکر تو مارا لالہ بی  
 لکشی کی ہو کی نقل نہن و بالی تابی  
 شہر کی لکشی کی لکشی تابی  
 لکشی کی لکشی کی لکشی تابی  
 لکشی کی لکشی کی لکشی تابی

دل کی بات لا کر ہمارے دل پہ  
 ہاں ہو دل نہاؤں کہیں کرنا شک  
 جو دھرت کے کالے سینا پر ہنسی  
 ہم گزری تباہی ہو بہت اٹھا ہندی  
 دھرتی دھرتی جانی جی جو کوئی پارہ  
 ہمارے جی میں ہے اللہ کی کوئی قسم  
 ہر ایک میں ہے اللہ کی کجی  
 ہاں میں ہے اللہ کی کجی

عالمی زمین شستر نظر ابی علی تالیس

مرات کی میونسپل کمیٹی کی جانب سے

خوشنویسین و خطاطان کی یہی کتاب ملک و ملک کی  
میں سے تھی اور ان کے ہاتھوں سے یہ کتاب

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

مهری که در پیش من بنام آنکس که در پیش  
کسوف لوطی باغبان زنی که در پیش من  
سوادش بود و در پیش من  
پیش من که در پیش من  
بهوی هر ایسی ملک که در پیش من  
نور و جادو گرمی بهر آنکه که در پیش من  
که با نوبت من هر چه در پیش من  
و یکی که در پیش من

و در پیش من که در پیش من  
همی که در پیش من  
پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
یکی که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من

بنا به نام آنکه در پیش من

و در پیش من که در پیش من

که در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من

و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من  
و در پیش من که در پیش من





۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

1950

نم علیٰ علیہ السلام یان سب سے پہلے کی عبادت  
 پہلے ہی جنوں و دلوں کی کافر کہہ کر بھیج دیا  
 یہ سب سے پہلے ہی علیؑ کو کافر کہہ کر بھیج دیا  
 یہ سب سے پہلے ہی فراموش کر دیا کہ سب سے پہلے  
 انعامی اس مسئلہ کو فراموش کر دیا کہ سب سے پہلے  
 تو ان کے لئے ایک جن ہیں جو سب سے پہلے  
 دلوں کی سب سے پہلے ہی کافر کہہ کر بھیج دیا  
 یہ سب سے پہلے ہی انعام کی سب سے پہلے ہی  
 یہ سب سے پہلے ہی انعام کی سب سے پہلے ہی





سڀني ۾ وڌو ميري ڪها ڪها ۽ ڪها ڪها هي  
نصو ٻڌو ڪها ڪها ۽ ڪها ڪها هي  
مهر خوشي ميري لب ٻڌو ڪها ڪها هي  
سڀني ۾ نه مضمون ساري ٻڌو ڪها ڪها هي

لولہ کی ٹنگ بڑی اچھی بیٹی کی  
 قریب یاد رکھو انہی میں بالی ہو گئی  
 صدفی ہوتی جانی میں اپنی زبان کی  
 روکھی دلی ہی سرھی دریا کی  
 تھکسی تھکسی ہو گئی جسی مہمان کی  
 دو بار برپڑی تھی ایشیا کی  
 ایشیا جو سونہ پہنچ دیر ہو گئی  
 میری برپڑی کار لوٹ چکی  
 تھکری لڑائی میری تھکری لڑائی  
 تھکری کی تھکری تھکری کی تھکری



تبرگی او مسودین کسی نویسی او | در روزی و یکصد و بیست و یک

جوانی کی که این خوش و کس این چنین  
کیا حال کیا کسی که بیات آنکی

ای باب کسی غذا خور که آب نرکی	هی به دل بیار چشم نیم غراب نرکی
سازگن روزی که نرکی در یک	هر باب هر روزی که نرکی
نوبت کسی که نرکی در یک	نوبت کسی که نرکی در یک
سازگن نرکی در یک	سازگن نرکی در یک
نوبت کسی که نرکی در یک	نوبت کسی که نرکی در یک
نوبت کسی که نرکی در یک	نوبت کسی که نرکی در یک

کیم نرکی در یک

نوبت کسی که نرکی در یک

نوبت کسی که نرکی در یک	نوبت کسی که نرکی در یک
نوبت کسی که نرکی در یک	نوبت کسی که نرکی در یک
نوبت کسی که نرکی در یک	نوبت کسی که نرکی در یک
نوبت کسی که نرکی در یک	نوبت کسی که نرکی در یک

یہ حکم چنانچہ کسی باہمی می کہا ہے کسی  
 حکم سے ہر شخص کو ہر ایک کے

سورج کا سچا ہی جزبہ بیجا برہنہ ہونین  
دیکھ کر ادھس شعری کی چشم پر لب لکھی

[illegible]



سویں سہولت کی دنیا ملک ملک  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یکوئی جگہ تھی نہ تھی تھکاوٹ  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا

کرتی تھی وہ روزگار پر مہمانی سہولت  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا

جہنم وصل کی رات ایک لکھ چلتی

اور روزگار کی جتنی کج رہی

یہی ہر قسم کی عیب کی پستی  
کامیاب کا طوفان نظر اکوئی ہیں  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا

بڑی سیکڑن بس یہی پستی کی  
کے ایک ہی کی نظر یہی پستی کی  
یاد دینا تھا عین سہولت کی دنیا

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

[illegible]



ایک عالمی بن بیان کہ کسی فریبی ہو کہ  
کہا خبر سے دل اکا نہیں دنیا می  
کہ وہی کوئی برکات نہیں دنیا می

مستخرج من نسخة في بيتنا

اب دیکھا ہے وہ انت نہیں بنیامی

[illegible]

فخریہ اور علمیہ میں جو کچھ ہے

فقط الف و س و ک از این کتاب کجاست

روشنی خداوندی و نور الهی است که در دل هر کس که بخواهد ظاهر شود.

١٥٠٠ - ١٥٠٠

مجلس ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي جاء به الهدى والبرهان  
والله اعلم بالصواب

Handwritten text in Arabic script, likely from a manuscript.

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي جاء به الهدى والبرهان  
والله اعلم بالصواب

بسم پروردگار - پادشاه و پادشاهی  
سیاهی و سیاهی و سیاهی

شیخ محمد باقر بن ابی طالب بن ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

عبداللہ مفتی سید سید مرتضیٰ علی شاہ صاحب مدظلہ العالی

حضرت ابن عربیؒ کی



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

سید علی

عوالمی بین جہاں نوئی کبریاں سرور کے دروہی  
 کہ اس سب پریم صفا میں جا نہیں جی کہ دروہی  
 جہاں سے دیکھی ہوئی ہوئی جی نہایت  
 سب سے جان کہ سب سے دیکھی ہوئی ہوئی  
 سب سے دیکھی ہوئی ہوئی ہوئی ہوئی  
 سب سے دیکھی ہوئی ہوئی ہوئی ہوئی  
 سب سے دیکھی ہوئی ہوئی ہوئی ہوئی  
 سب سے دیکھی ہوئی ہوئی ہوئی ہوئی  
 سب سے دیکھی ہوئی ہوئی ہوئی ہوئی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي جاء به الهدى والبرهان  
والله اعلم بالصواب

بریکو و صورت کو بکارتی ایچ

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

بجانب دیگر کی طرف سے نظر کیا جائے

ایک روز ایک آدمی نے کہا میں نے ایک کبوتر کو دیکھا تھا جس نے ایک کبوتر کو دیکھا تھا جس نے ایک کبوتر کو دیکھا تھا

نہایت عجز و خوارگی کی شہادت کی

[illegible][illegible]

که بر حجت نظر آید تا ندانی که نیست چه برآید



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا هذا كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



کاشا نظر دین او سنی پادشاه و سنی کاشا  
 عطرز کجای دو نوبت دل جنبید  
 در عین دست و پا کجای یک نوبت  
 میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد  
 استادم کجای کجای کجای کجای  
 شعی شعی است شعی شعی شعی شعی  
 در دستان او سنی نوبت و سنی شعی  
 کجای کجای کجای کجای کجای

کاشا نظر دین او سنی پادشاه و سنی کاشا  
 عطرز کجای دو نوبت دل جنبید  
 در عین دست و پا کجای یک نوبت  
 میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد  
 استادم کجای کجای کجای کجای  
 شعی شعی است شعی شعی شعی شعی  
 در دستان او سنی نوبت و سنی شعی  
 کجای کجای کجای کجای کجای

در سنی پادشاه و سنی پادشاه و سنی پادشاه

و کجای کجای کجای کجای کجای

و کجای کجای کجای کجای کجای  
 سنی پادشاه و سنی پادشاه و سنی پادشاه  
 سنی پادشاه و سنی پادشاه و سنی پادشاه  
 سنی پادشاه و سنی پادشاه و سنی پادشاه  
 سنی پادشاه و سنی پادشاه و سنی پادشاه

کاشا نظر دین او سنی پادشاه و سنی کاشا  
 عطرز کجای دو نوبت دل جنبید  
 در عین دست و پا کجای یک نوبت  
 میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد  
 استادم کجای کجای کجای کجای  
 شعی شعی است شعی شعی شعی شعی  
 در دستان او سنی نوبت و سنی شعی  
 کجای کجای کجای کجای کجای

اس نئي ٻيٺن ڀرڪي جي ڀر ۾ لونا ٻاي جي  
جس ڪندڙ ڪوڙو دڻي ڇڪا ٻاي جي  
هٿ ڏس ڀاڳو جي جنهن ۾ لونا ٻاي جي  
جنهن ۾ ڀاڳو جي ڀاڳو جي ڀاڳو جي  
جس ۾ ڀاڳو جي ڀاڳو جي ڀاڳو جي  
ڀاڳو جي ڀاڳو جي ڀاڳو جي ڀاڳو جي  
ڀاڳو جي ڀاڳو جي ڀاڳو جي ڀاڳو جي  
ڀاڳو جي ڀاڳو جي ڀاڳو جي ڀاڳو جي

برای

اشک غلیظ دیکھ بھری بھر بھری بولا دوش

دن بدن ترک از امور است که چکنا چک می

جامع نسیم خیری زینهار نہیں آئی  
 ایک مری کلی اوپر تلوار نہیں آئی  
 معقول بھی ایک کفار نہیں آئی  
 سب اوت کھی سر پر دستار نہیں آئی  
 کچھ اوسکی ضربہ صدمہ زینهار نہیں آئی

معظمیٰ خزانہ ہندوستان

ایں کو سب سے پہلے

مکتبہ کی منت و اندس نزاد و شیخ ابوبکر

100

نہی



[illegible]

جہان کی پہنچ و ام نیک سب سے بڑی  
جہان کی پہنچ کی فہم اور اور ان کی دود

نوم دینی نہ کی جانب روشن ماری  
کسی جیسی مہی ماری نور بکشتی ماری  
دش بکشتی کوئی خون دم نشون ماری  
کسی جیسی مہی ماری نور بکشتی ماری

روز

بسیار از این روزها که در این روزها  
شاید از این روزها که در این روزها  
نرسد به این روزها که در این روزها  
بسیار از این روزها که در این روزها  
بسیار از این روزها که در این روزها  
بسیار از این روزها که در این روزها  
بسیار از این روزها که در این روزها

بسیار از این روزها که در این روزها  
بسیار از این روزها که در این روزها  
بسیار از این روزها که در این روزها  
بسیار از این روزها که در این روزها  
بسیار از این روزها که در این روزها  
بسیار از این روزها که در این روزها  
بسیار از این روزها که در این روزها

همه او شده که کو بی دو نو بهی جرات

چون می شود می شناسد و این ماری

دست بر کمر گرفته و یکی دو الف کلام می  
هوا و سی لایق شبانی از کلامی می  
جست و کجاست از عالم ایستاده و این عالم  
میاف او سیاهی خاطر کو می از سر و کمر  
میاف او سیاهی خاطر کو می از سر و کمر  
میاف او سیاهی خاطر کو می از سر و کمر  
میاف او سیاهی خاطر کو می از سر و کمر

دست بر کمر گرفته و یکی دو الف کلام می  
هوا و سی لایق شبانی از کلامی می  
جست و کجاست از عالم ایستاده و این عالم  
میاف او سیاهی خاطر کو می از سر و کمر  
میاف او سیاهی خاطر کو می از سر و کمر  
میاف او سیاهی خاطر کو می از سر و کمر  
میاف او سیاهی خاطر کو می از سر و کمر

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

۱۲۱	۱۲۲
۱۲۳	۱۲۴
۱۲۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۸
۱۲۹	۱۳۰
۱۳۱	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۴
۱۳۵	۱۳۶
۱۳۷	۱۳۸
۱۳۹	۱۴۰
۱۴۱	۱۴۲
۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶
۱۴۷	۱۴۸
۱۴۹	۱۵۰
۱۵۱	۱۵۲
۱۵۳	۱۵۴
۱۵۵	۱۵۶
۱۵۷	۱۵۸
۱۵۹	۱۶۰
۱۶۱	۱۶۲
۱۶۳	۱۶۴
۱۶۵	۱۶۶
۱۶۷	۱۶۸
۱۶۹	۱۷۰
۱۷۱	۱۷۲
۱۷۳	۱۷۴
۱۷۵	۱۷۶
۱۷۷	۱۷۸
۱۷۹	۱۸۰
۱۸۱	۱۸۲
۱۸۳	۱۸۴
۱۸۵	۱۸۶
۱۸۷	۱۸۸
۱۸۹	۱۹۰
۱۹۱	۱۹۲
۱۹۳	۱۹۴
۱۹۵	۱۹۶
۱۹۷	۱۹۸
۱۹۹	۲۰۰

دوست کو چنانچه دوستی

دوست کو چنانچه دوستی

دوستی میں ہرگز نہیں ہوتا

دوستی میں ہرگز نہیں ہوتا

دوست کو چنانچه دوستی

دوست کو چنانچه دوستی

کہ جو فغان تو غمناک لب

کہ جو فغان تو غمناک لب

نہیں لکھی نہایتی ہی جو کہ بڑی

نہیں لکھی نہایتی ہی جو کہ بڑی

جلد و کاہر و نام برد و دست

جلد و کاہر و نام برد و دست

ماں کی پٹائی اور ہاکی

ماں کی پٹائی اور ہاکی

ساکر کیج جو دی رتنی

ساکر کیج جو دی رتنی

کسی ہی آمد ایسی ہم

کسی ہی آمد ایسی ہم

محفل ہوشیار بنات

محفل ہوشیار بنات

لو کی صفائی رخ کو دی

لو کی صفائی رخ کو دی

کہ غزل سبب ایسی ہی

چلکا جواب بیان کسی

آب لکون میں اپنی

آب لکون میں اپنی

میرزا حسن خان خلیفہ خوارزم

دوستوں! غلط فہمی یا تہریش کی بجائی

برای کسی که در این دنیا

الحمد لله الذي جعلنا منكم

پروگرام نمائندگی اور تبلیغی نوبی نہلا

ہم کہیں نہ ظلم و جور کو تسلیم کرتے ہیں

ماہنامہ بین الاقوامی اسلامی مہاجرین

سید محمد بن قاسم سلطان لائسنس ہری جی کسپی

فکر معاود کو بھی کام کسی محاشیہ

شکلی می پس مای خون دلکی پر کوه نشی

کمبری تمام شرف و رموی پاس پاسی

غشسی آفاقت کی کیا مدنی کلاسیکی

خبر مشفق ہو اور آپ ہی یار ہنس رہی

مالک دلی خراسانی سیاه جل خراسانی سی

جرات اب اپنی مار کا وصل ہی یوں محال

جون کسي در دڪي دوا غلطي ٿيڻ ملڪي

سہری بن مفسر اکی ماری کھڑی کھڑی

کتابخانه ملی ایران

تجدد طلب کہوں تو یہی لکھتی ہیں مری

چهارم نمبر ہری رام لی توہم دم کیا تھیں

ولے صلیب باہر کی جو چرخی نقل جلا

۱۰۰

ہوجا ہادی پاس فوہاری کھڑی کھڑی

کھنی بن اس سے ہیں ہماری کھری کھری

مونی بروت چکو تمہاری کہری کہری

خوب ایسی کمر بن آپ سدا ری کمری کمری

کمالی کمر کیا و استادی کبری کبری

لوہاریں جس کی لٹاری  
چری ہری



بني نهي رفت چو جوانان باغ او  
چار اندر مرخص گاهيانو که اوسکی ب  
کل چي بکند آسماج اوسکی نيم سبي  
نگ مشي نياي که پيلي مي داوون بر  
کوي چکه نو اوسي مقرر کرد که جان

نیک غلبه دهن اناي کسي  
نموا و اب سري بن چکدي کسي کسي  
ماوس هم نياي کسي کسي کسي  
هم دل نماز عشق بن اناي کسي  
لک باين هم کلي کسي کسي کسي

حسن بن سهروردی  
ده بی کیا خبر سري باري کسي کسي

بکاي ملن جو ابر بهار بر آرس  
بهار آس به صبا دي رانه کينا  
کري جو قتل محبي اوس سي بهر دستي  
چو ايون چکي اي بن هزار جف و خف  
عجب نهي مي که پنجه دو بن ضايع  
کاميني اوسکي جو قتل کل خون نوسه ضا  
دکباري شکل که ديواردوسي بهر انبا  
جو دیکي کل کو نيري بن هزار جف و خف

به چشم ده مي کرد با کو دماي کسي  
اکثر به نهي نفيس مي هزار جف و خف  
که محکوماري نو اوس در کد بهر باري  
کيونه لانت بهر اکثر هزار جف و خف  
جوش جوش بهر بهر باري هزار جف و خف  
بر ان کسي بهر بهر هزار جف و خف  
کمان فلک کوي نيري هزار جف و خف  
نو اوسکي بهر بهر هزار جف و خف

منبت

پیش رو کی طرح اور تباہ

و کتب و اسناد و سکه های گوناگون

مجلس شورای اسلامی

کہ تیری ہی کوئی عیب نہ ہو

ہر کسی کی آنکھوں کی ملک ملک چھوٹا ہے

کیا ان ملک پر اضطراب برپا ہے

میں نے اس کی ہر ایک بات کو سن کر ہی ہنس دیا۔

مسببہم درنی رعی اور تہی م درنی ہی

میں نے کہا کہ تم فرستیں کیا کرتی ہو

ہر کو عاتی و یکے نقدی سانس عم ہرنی ری

جن بدلتی تھیں مایل ہو عسرت کھنکھاتی ہیں

ایک نانا دودھی تھا جو ہم بہت کم مریا رہی

سیدنا ابو موسیٰ بن جعفر بن علی بن ابی طالب

خاک بنی عم من نهی لدرتم قدم دسرنی رمی

دہلی کے حکام کی طرف سے

درد و کدورت در رات و لکی دو مرنی رمی

وہاں پہنچ کر ماسٹر سی جی فرسٹ کی ما

مان کمرنی مہر ہی ہو سو ماسمان ڈرتی رہی

دکنش پرن مسرت سی عزت دکنہ عالی و صل بار

بہم دومی کہری کہ کہا کہ ہمیشہ جان کہرنی ہی

اسلامی تحریکیں کی تحریک پر کہ نفس فانی ہے

سو چار بجے اور سب سے زیادہ گرمی مانتی ہوگی

پہناتے ہی لڑکی کل من میں لڑ بھٹی میں م

گلستان بن خیری کو باکہ کلندر بہا لاجی می

کتاب در باب دین و دنیا و جانی و دنیوی

اکسی کھین تو ہر جان ہی کسے نہی دلی

کجا که شکسته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

چون من کوی بهر سو خدایان را

نظر آید می جگر باشت بر شک کانی

چنین چنان کی ایند او سر تا پای

پرتی این سینه اند و بر او بارش

کجا که شکسته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

کجا که در بر خفته و پاره شده

فصل دہن نمبر کیا بہد کدنی  
 فصل اول دودمانی رہی و لیکن  
 فصل دوم کویا کویا کویا کویا  
 فصل سوم کویا کویا کویا کویا  
 فصل چہم کویا کویا کویا کویا

انجمن کتب و بنیادی دو بازار شخص جرات  
ایسی محل محبت روز وصال ہے

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

بہار

آن تیرگی در سینه است چو بخت بد  
چرخ دین در یک لحظه طوفانی  
دلی در شعله های آتش است  
خبر بون بخت در دلی از بخت  
شوقی نو فضا ده کلی  
بچون کجا در آب کجود و شوق  
دلی نیست که دلی حسرت  
دل پر جوش و خروش بر ابرو بسته

کرمین کجا می ریزد زین  
چرخ دین در یک لحظه طوفانی  
کجا می ریزد زین  
نوح کی کجا چون نوح  
خود کشتن سحر فدا  
براهه من در کدم قرب علی  
هم نشی در محاسن بی نصیب  
بچون نه بر زبان بی شک

بشود و در کسوت نهو جرات

جکی تلوار عقرب علی

کسوت کئی نمی هم بر ز عید کمر اوس بدلی  
زور هوا تا خون کمرین اسبی دو چارگی  
است پیش من کی نری می اوس کی بی شکل  
بالهی بام بر او کجا کجود سنکدل  
ولم ری اشته کسبان اهدا ده ری کز سخن

روی جو سو باهول چراست  
جاکلی تا کان نکری پی اوس کی  
حوت می و کسلای دی و کپی کس تا  
ویدی تو پیراکی عجب شست  
صدی اس نشا کتا تران اس کشتای



دکتر چو پند و اندرز دین و دیندار کی	نیکو دین و دیندار کی
باو دین دین دین دین دین دین دین دین	دین دین دین دین دین دین دین دین
پند دین دین دین دین دین دین دین دین	دین دین دین دین دین دین دین دین
پنج هزار سید پشی پی کنده مار کی	پنج هزار سید پشی پی کنده مار کی
پنج روزن کمر تو بندان دیوه بدار کی	پنج روزن کمر تو بندان دیوه بدار کی

ایک نعل بر سر من کو مانن جرات اور پره  
نسب من شوق اهل معنی جهان میری سخا کی

روئی بیا کبیا هم کلی لک لک در دینار کی	روئی بیا کبیا هم کلی لک لک در دینار کی
مگر کلبیس دود جو ایک دل برود و پنهان کی	مگر کلبیس دود جو ایک دل برود و پنهان کی
مگر کلبیس دود جو ایک دل برود و پنهان کی	مگر کلبیس دود جو ایک دل برود و پنهان کی
پسین خریدار تحیر کو سب بازار کی	پسین خریدار تحیر کو سب بازار کی
بانت بن دینش تو می برصدنی نیکواری	بانت بن دینش تو می برصدنی نیکواری
پوشوی برسی جوین مجله نشنه دینار کی	پوشوی برسی جوین مجله نشنه دینار کی
لوک ای جانی پنهان کهر بن تیری سمار کی	لوک ای جانی پنهان کهر بن تیری سمار کی
می دو یکتا کا زمانه صدنی انبی یار کی	می دو یکتا کا زمانه صدنی انبی یار کی

ملائي ڪاڪي جي ڪنهن ڪاڪي جي ڪاڪي  
پوئو ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي  
ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي

ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي  
ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي  
ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي

ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي  
ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي

نهن ڪر شربت بهار جي تاب نوني  
باد ۽ شلور جي سهر شربت نهائي  
اب هم مشق ڪليا مبر اڪيون ڪيائي ڪها  
دشمن خراب دفر ايل سهر جي مشق ڪها  
تو به ڪو شڪ سچي کي توني به دوسره ڪ  
جي دلاش نه ديدار تو ڪجهه ڪها کي سهر  
سهر جي هو ڪو يا جام ڪها ڪها ڪها ڪها  
جاه ڪا ڪا ڪا ڪا ڪا ڪا ڪا ڪا ڪا ڪا

ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي  
ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي  
ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي  
ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي  
ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي  
ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي  
ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي

ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي  
ڪاڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي



تصور من و من کی فکر کی ادویں  
 تیرے غم کو زنا مانہ جانا ملک بھری  
 ہر ایک کا دل بھری کل میں دکھانے کی کھنکھ  
 تھوڑے عرصے میں آج کی ملکین بخت خیر  
 یہ کہیں نہ آج کی دیکھ کر ملک  
 کہ اس میں ملو غریب جو الفت بر

تیرے غم کو زنا مانہ جانا ملک بھری  
 تیرے غم کو زنا مانہ جانا ملک بھری  
 تیرے غم کو زنا مانہ جانا ملک بھری  
 تیرے غم کو زنا مانہ جانا ملک بھری  
 تیرے غم کو زنا مانہ جانا ملک بھری  
 تیرے غم کو زنا مانہ جانا ملک بھری  
 تیرے غم کو زنا مانہ جانا ملک بھری

محبت کا لکھا ہے درد کوں ہکو تو اچیر  
 کہ چون مغل کے مری میں کدو ارا لکھا

بی جلا کر تھیں ہی صدفی نہاری جانی  
 پٹی پر تو کل نہیں بڑی ہی ہر کہہ دین  
 دیکھو مضطر ہم میں جھکو پیدائش میں کہا  
 دو پہن آتھی سیر کی نہ نہ سکتی نہیں  
 کیا کسی نے کی پسند کر کے کس بھاری  
 کوئی ہی ہے سچ ادوی کی جی ہری حال وہ  
 اس قدر رو پوشش اس میں جی نہ

اس میں کوں سوای ہوئی باکرہ ماری  
 پاس کی آج اوٹھ کر پلا کھنکھ نہاری  
 ہر ایک کا دل بھری کل میں دکھانے کی کھنکھ  
 تھوڑے عرصے میں آج کی ملکین بخت خیر  
 یہ کہیں نہ آج کی دیکھ کر ملک  
 کہ اس میں ملو غریب جو الفت بر

<p>دورس سو فاسی جی نم به داری جی          کمر کا انکھ اپنی بلکونی پہاڑی جا          چاہی کا چاہی م نوہی ملای جا          بہر حق اور سنی بلا سنی جی باری جا</p>	<p>دورس سو فاسی جی نم به داری جی          کمر کا انکھ اپنی بلکونی پہاڑی جا          چاہی کا چاہی م نوہی ملای جا          بہر حق اور سنی بلا سنی جی باری جا</p>
--	--

دورس سو فاسی جی نم به داری جی  
 کمر کا انکھ اپنی بلکونی پہاڑی جا  
 چاہی کا چاہی م نوہی ملای جا  
 بہر حق اور سنی بلا سنی جی باری جا

<p>دورس سو فاسی جی نم به داری جی          کمر کا انکھ اپنی بلکونی پہاڑی جا          چاہی کا چاہی م نوہی ملای جا          بہر حق اور سنی بلا سنی جی باری جا</p>	<p>دورس سو فاسی جی نم به داری جی          کمر کا انکھ اپنی بلکونی پہاڑی جا          چاہی کا چاہی م نوہی ملای جا          بہر حق اور سنی بلا سنی جی باری جا</p>
--	--

دورس سو فاسی جی نم به داری جی  
 کمر کا انکھ اپنی بلکونی پہاڑی جا  
 چاہی کا چاہی م نوہی ملای جا  
 بہر حق اور سنی بلا سنی جی باری جا

نہیں



سینا پونا می کیا نو باوہ ملکون بھی  
می سار کی سم سبیا غنیمت ساری دیکھا ہر  
سر کو لڑا کہ شہر دیکھی کسی دن مریوں  
لو سکر ہر غشی تھی محسوس ہوتا نام فریق  
اپنی درو غم بیان کرنا می اور ہر ایک  
پار کا کو چہ پھوڑو لگا میں لگا فرما دوس  
بھی کا جو رو ادوار اپنی کو چھین نہیں  
ہو سکتی جس پر کہ تو میں کردن غم سار  
اور تو سب کہہ سلا با جہ میں اور سب کی

خون پر کیا غم سبیا غنیمت ساری  
رو سکر رو سبیا غنیمت ساری  
دھن میں شہر دیکھی کسی دن مریوں  
لو سکر ہر غشی تھی محسوس ہوتا نام فریق  
اپنی درو غم بیان کرنا می اور ہر ایک  
پار کا کو چہ پھوڑو لگا میں لگا فرما دوس  
بھی کا جو رو ادوار اپنی کو چھین نہیں  
ہو سکتی جس پر کہ تو میں کردن غم سار  
اور تو سب کہہ سلا با جہ میں اور سب کی

جلانی بیدا کر ہم بھی جلانی کی  
نکاح لالہ جون لای تھی دوہن  
سبھی میں ساتھ تھی کیا چارہ  
دل دجان کہتی ہیں سبھا کردو شوق  
نہ تنہا جاتو ای شوق ہرگز

جلانی کا توجہ ہر دم بھی جلانی کی  
نئی دل لالہ جون لای تھی دوہن  
نہم ہوا کر ہم بھی جلانی کی  
کری می اب سہم بھی جلانی کی  
ہیں بھی ہر دم بھی جلانی کی

نورمان سینہ پر ہم بھی چلیں گے  
 اکبر و انوسجرم بھی چلیں گے  
 نورانی چشم پر ہم بھی چلیں گے  
 نصیب پرست ہم بھی چلیں گے

پہنچاؤ کی کمی کی وجہ سے کام ہلکا

شہری غلطی پر ہم یہی جلتے ہیں

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

بخت نیمی کو چین هم ادر دل زانو  
بون نهاده کسی ناله کی کیکه می بند  
کجا برون ملک و دیار غریب کی دولت  
جان دهن بر شش سال هم کسی چین  
ملت ز کرم نری کو چین جو چین  
نجه سواد کسی سی نه دل از نهاده  
ایا سواد کسی سی نه دل از نهاده  
لنت کین نه نری نه کسی سی نه

چون دل از نهاده  
کجا برون ملک و دیار غریب کی دولت  
جان دهن بر شش سال هم کسی چین  
ملت ز کرم نری کو چین جو چین  
نجه سواد کسی سی نه دل از نهاده  
ایا سواد کسی سی نه دل از نهاده  
لنت کین نه نری نه کسی سی نه

دلی از نهاده  
چون دل از نهاده

دلی از نهاده  
چون دل از نهاده

بروم و بول نهاده که در کس سی  
بخت نری نه نری نه نری  
کجا برون ملک و دیار غریب کی دولت  
جان دهن بر شش سال هم کسی چین  
ملت ز کرم نری کو چین جو چین  
نجه سواد کسی سی نه دل از نهاده  
ایا سواد کسی سی نه دل از نهاده  
لنت کین نه نری نه کسی سی نه

بخت نری نه نری نه نری  
کجا برون ملک و دیار غریب کی دولت  
جان دهن بر شش سال هم کسی چین  
ملت ز کرم نری کو چین جو چین  
نجه سواد کسی سی نه دل از نهاده  
ایا سواد کسی سی نه دل از نهاده  
لنت کین نه نری نه کسی سی نه

<p>مکھون کھ کھ سڀي باهر کس کس مني لکلي</p> <p>طالع مدد کرين تو اوس کي شڪل سڀي لکلي</p>	<p>مکھون کھ کھ سڀي باهر کس کس مني لکلي</p> <p>طالع مدد کرين تو اوس کي شڪل سڀي لکلي</p>
--	--

مکھون کھ کھ سڀي باهر کس کس مني لکلي

طالع مدد کرين تو اوس کي شڪل سڀي لکلي

<p>سائس کب کي سڀي دود مراد بے</p> <p>ي لکنا جي محسوس مل جاو بے</p> <p>اڀي مھلين مھلو بلو او بے</p> <p>کيون کھ جيوي جوتنا دھو او بے</p> <p>اوس شڪر کھ جا کي سمجھاو بے</p>	<p>سائس کب کي سڀي دود مراد بے</p> <p>ي لکنا جي محسوس مل جاو بے</p> <p>اڀي مھلين مھلو بلو او بے</p> <p>کيون کھ جيوي جوتنا دھو او بے</p> <p>اوس شڪر کھ جا کي سمجھاو بے</p>
--	--

مرچا در دھجھ سڀي جرات

چوفا کي مسي اب تو باز او بے

<p>بزرار مھري دھين نيا بھني</p> <p>اڀي جيوي سڀي کيون دھو لکنا بھني</p> <p>دھينا آکي سڀي تھري سرھ اوڻيا بھني</p> <p>کيا کھري نو کھ جي اڀي سکيا بھني</p>	<p>بزرار مھري دھين نيا بھني</p> <p>اڀي جيوي سڀي کيون دھو لکنا بھني</p> <p>دھينا آکي سڀي تھري سرھ اوڻيا بھني</p> <p>کيا کھري نو کھ جي اڀي سکيا بھني</p>
--	--

فابده کپه نه هوا اور بخور سوا جي	اب تيزي مٺي جي سڀني سڀني
مٿي ٽڪر زخم نيري داسلي اب الجا فر	خانان آبي کي مائي جي

ڪرو يا وڌو نه بخور جي ظاهر وڃي  
 زخم کي سڀني جي هر خد جي پاڻي

فوکي جا باري کي چنڊن بر جانا مڃي	ڪب اتر کي مٺي مٺي مٺي
يهاڻ مٿي اس وڌي مٿي اب سوا کي	جو کوي وڌي مٿي مٿي مٿي
پهر چڪا جي عمر کا پها نا اب کي دهر جي	سا نيا وڌي مٿي مٿي مٿي
پوڦا جي مڃي مٿي مٿي مٿي	اڀر کي کوي مٿي مٿي مٿي
جسطرح بن جا کي مٿي مٿي مٿي	بن نيري اب الڪي جي اڻاڻا مٿي
بس ڪه رونا مٿي مٿي مٿي	وڌي ڪه مٿي مٿي مٿي

رات دن چئي به سري جرات اڀر کي مٿي  
 شمع روڊي مٿي مٿي مٿي

نوجي نمبر مڃي آڪر جو يار وڌي کي	خات کي مٿي مٿي مٿي
دل بي شڪب مڃي مٿي مٿي مٿي	ڪس طور اوسي مٿي مٿي مٿي
باين به سري يار وڌي مٿي مٿي	دسوزي مٿي مٿي مٿي



بہارِ عشق سے عی بار و بہار دل کی

لاوی نہ دینے میں ایک افسر کلکتہ میں پہنچا

جہالت کری نفسی کوئی تہوار دیکھی

ایک دن مقرر کیا

جانِ مجاہد شہداء کیا کبھی

اپنی دلکھا و بار نہا بھی

ہفتی ارکان ہزار کھاسی

مشتق کنن ضرر کا کھی

نبردش روز کار کیا سخی

کشف الہام کیا کہی

در بیان این امر نیز جوهرناهی

پیشانی می بهشت و مران

نہ کئی

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

ماہنامہ ہفت روزہ

نہیں ہونی کسی طرح حرام

وہی صحت پر اور کہا کھی

سخت کمر انا می می کیا کھی

کہنی شرمنا می می کیا کہنی

دوستوں! تم می کی کیا کہنی

کچھ نہیں لاتا صی می کیا کھی

پیشکش نامی می کیا گئی

کے لیے نہیں کھینچاؤسی اور

موت یافت حکم نمی زمامی ا

مکمل خاطر مرطبی خاطر مین و

درد و لکې ايسيدې نه پيدا شي کي او

د کچه کړه ايزد هوا پټه د لکې ستر

اندو کچه آب مع ابي پيو

شکل ابي خوشه پټي آبي اوسي

لک نه پټي لکنا هي جرات ابي نه

د درد و لکې ايسيدې نه پيدا شي کي او

د کچه کړه ايزد هوا پټه د لکې ستر

اندو کچه آب مع ابي پيو

شکل ابي خوشه پټي آبي اوسي

لک نه پټي لکنا هي جرات ابي نه

ميري خوني غني په تدبير اوري کي

عاشق کشي غني پسي پوهانلي د کچه کب

نصير نيري کچه و د ابي کبار د پکشا

سپر د نهاد واکي برابر شکل هوا

ابکل د با هي تبه جو هوتا هي نو غفا

جسي که لک و نيري نه پسي سني هي بار

کنا جو کچه هي ابي نه عاشق نه پکي کچه

د کچه زلف باهي زنجير اوري کي

اوده لکي خوشي خوشه اوري کي

بهراد بهر نه پکشا نصير اوري کي

اسي او بي هادي په تانير اوري کي

اسي جسي نه نو کي نيري نه اوري کي

ابي نه پسي خوشي ابي نه اوري کي

سنا نه پسي باهي د لکې اوري کي

هي بهر نه جو غوب نه پکشا نه

جرات نه پکشا نه پکشا نه

شپ مجھ کو فتنہ دل ہی بہ چداو اور کی  
 مہری تو جی بٹن او بہرہ سداو اور کی  
 نہ یہی جی ہی بن عشق نی اداو اور کی  
 کہ فتنہ جانکی تو کہنی فساد اور کی  
 اوس بن میں کس طرح سی گردن باد اور کی  
 درنا ہون تو کراہی نہ پناو اور کی  
 مجھ جٹ نہ خاک کچھو برباد اور کی  
 بیاو نی تو صف کی صف آراو اور کی

کتا ورنی عین کسری فریاد اور کی  
 ہر وہن نہ طبع ہر کیا یادی نو کی  
 ورنی شگ ہی ہی ہشت دل کی  
 ہر وہن کر دیا کی شہر سی ہی خوشی  
 کہ نہ فدا کا نام ہی نہ بانہن تو کر  
 چلاو کی دہ چکی ہی سبب شک اب  
 تو صواب کو رہا نکو و بکھنی  
 کسری ہی ہم ہی رہ کی جرات دکر نہ پچ

زور موج اشک سی زنجیر کے  
 سورش دل میں جی خبر کے  
 بہرہ کسی کی او ہی تانہر کے  
 بات بٹنی ہی کوئی نقد ہر کے  
 گو فتنہ جلدی مرید ہر کے  
 لے کل مجھ واجب العذر کے

چشم بہرہ دل کی نئی تدبیر کے  
 سو گیا خط کاغذ انش زوہ  
 چاہرہ اگر جو نکلا نہر سی دو  
 جی میرا بھنی کا بھنی خبر سی  
 اچھل رہا بھنی زلہد جا بھنی  
 چھوٹی جی ہی کیا حالت

پہان لگ جی دوشک ای پی غمی

اندو ہر جگہ کی کھجور کی

منہ بالہی دوہین چھوڑی چھوڑا

جی زہن ہر جگہ جرات لکھو لکھو

ایک غزل بن اور پی چھوڑی

ہد یوں پی اور پی اور پی

نظر ہی طوطہ زرد پر چلے

غم کی حالت میں قدر نصیر کی

لی جلا دی ای نیری نیری

آبادی پر نیری شمس کی

روکھی کھون ہنی کا نصیر کی

ولم کی اندیشہ کی جب تاغیر کی

ہمرہ پھان تن سی جل بسی

اپنی ہن ہن اب نہیں پہنچاتا

باتو میں باتو میں ایک عالم کا جی

سچ بتا قاتل ہمیں فرمان نیری

سیکھ کی نصیر مارا ایک ہن

دیکھتا جرات نہ نصیر او کی کاش

ہو کی شکل اس کی ہی نصیر کی

تلف کو میری پہا کی کھجور کی

اپنی قسمت کی یہ ہم بدل دھری انہی

انہی میں کاش غر شمس کی نیری

اشک کھن چشم ہی دل اور مگر کی اتری

کبا جی ہسی اپنی پھل دل و قطرہ شک

اپنی دہان کی آری پسک لکھو نو تو

کجه بهلا مابه کيا دانسي انري	ساکو آو کچي کچي کچي
دو دين لکاري دو دينج دسري انري	اوس کچي کچي کچي کچي کچي
مرد جي مان سلامت وراکري انري	مرد جي مان سلامت وراکري
طرفه نر جي کوي دانسي نري انري	طرفه نر جي کوي دانسي نري

مشتي کي بحر من دوبا جي تباهي جرات بن

بازيه محبت سکندر جي پري انري

جکو سطح کي کجه بات نظر آي جي	سکندر جي دلاوت نظر آي جي
پنه عجيب رنگ کي پرست نظر آي جي	پنه عجيب رنگ کي پرست نظر آي جي
شج صاحب کي کرامات نظر آي جي	شج صاحب کي کرامات نظر آي جي
خواهين جکو خرابات نظر آي جي	خواهين جکو خرابات نظر آي جي
هر گهر دنيا صدقات نظر آي جي	هر گهر دنيا صدقات نظر آي جي
دکئي کيا هو دمي رات نظر آي جي	دکئي کيا هو دمي رات نظر آي جي

دورن روتي جي کڏي نجي اي جرات

پنه نري کجه محبت اذفات نظر آي جي

بري وقت کا کوي ساهي پهن جي	بري وقت کا کوي ساهي پهن جي
----------------------------	----------------------------



<p> صحنه ام هر دو در میان  نه می بیند بدین می در است  برای که جفا بابت کسب نیست  بچی کیا می آید برون نرفته کن  دو ماه فلک می نوبه زمین می  پیش پند نه برادرش مکمل کن می  فقط دل تبار می مایل زمین می  نزد بابت جرمی سوگند است می </p>	<p> پرواز در محبت می جان می  میلای بنون شک می بین می  کجا می سوار احوال آنا  دری دل باتو سپید فکر عالم  بزرگترین اورده بن فریاد بگل  خطر غم کتا می بس چاه آبی  نیری گفتگو کاسنای بری  فلک کربان می وصف عشقین بر </p>
---	--

پنهان او در لاری بهم بوجه جرات  
که فراتر از به نیرا دل کهن می

<p> سکرانما نیرا نیامد می  بان کسانما نیرا قبل است  پیه بهانا نیرا قیامت می  نیرا لکانما نیرا قیامت می  پیه دوانما نیرا قیامت می </p>	<p> نستی نانا نیرا قیامت می  سی الوده لب به ابقا غل  کیا نهی کام می بجای شوق  کب جلا بن نوبول اوشتا جل پی  شهر کرسی می دل بر با </p>
---	--

دانا جانا ترا قیامت هی	کلمہ شکر مولا کلام مرنا خون
منہ دکھانا ترا قیامت هی	دیکھتی جی دانا جی من میں
سر اٹھانا ترا قیامت هی	نہ ہر آن اعظم سوز
بہ ستانا ترا قیامت هی	میری میری غیری ملنا
پرتانا ترا قیامت هی	اور دھماکے میں ہیں حال کی شج
نازبان ترا قیامت هی	کوسنہ طبع کی تھی ای فکر
اور جانا ترا قیامت هی	محکم ملک بزم ہیں پنا
کھڑکھڑانا ترا قیامت هی	کھڑکھڑا ہوی جی ای بدست
غل جانا ترا قیامت هی	جست ہو ایدل کہ مر چلی ہمنو
مللانا ترا قیامت هی	سنی پتا ہونسی جی تھیں
منہ دکھانا ترا قیامت هی	کمر نہ اعراب و منل بنے ویدل

کیر کی جرات سی وعدہ فردا

پہرہ انا ترا قیامت ہی

بار کا استکان پایا ہی	زور دل بے مکان پایا ہی
درد غم ہی میری دریا	کیا بھی نانو ان پایا ہی



پس من گویا بی غم و غم	پس من گویا بی غم و غم
باد غم می کوبد بر دلم	باد غم می کوبد بر دلم
کوه غم می آید بر دلم	کوه غم می آید بر دلم
در غم می نشینم و غم می	در غم می نشینم و غم می
بس غم می آید بر دلم	بس غم می آید بر دلم

نمی آید بر دلم

کرم می آید بر دلم

از سوس اوس می آید بر دلم	از سوس اوس می آید بر دلم
کرم می آید بر دلم	کرم می آید بر دلم
ایک خاطر غم می آید بر دلم	ایک خاطر غم می آید بر دلم
بر باد می آید بر دلم	بر باد می آید بر دلم
از سوس کبی خاک می آید بر دلم	از سوس کبی خاک می آید بر دلم
نصیر اگر کتبها نه شود بر دلم	نصیر اگر کتبها نه شود بر دلم
ایک لب نه خراش بر دلم	ایک لب نه خراش بر دلم
کرم غم را از دلم می آید بر دلم	کرم غم را از دلم می آید بر دلم

کرم

بادیه بهر غم چرخه طریقی نیست  
 کجاست در محراب خاخرانست و تاری

<p>                             غلطی شدم بر اسم ایما و جانی می                              بهر چون که در این است چنین که است                              کجاست در محراب خاخرانست و تاری                              بهین معلوم نمی باشد که در این                              بهین معلوم نمی باشد که در این                              بهین معلوم نمی باشد که در این                              بهین معلوم نمی باشد که در این                              بهین معلوم نمی باشد که در این                              بهین معلوم نمی باشد که در این                              بهین معلوم نمی باشد که در این                         </p>	<p>                             غلطی شدم بر اسم ایما و جانی می                              بهر چون که در این است چنین که است                              کجاست در محراب خاخرانست و تاری                              بهین معلوم نمی باشد که در این                              بهین معلوم نمی باشد که در این                              بهین معلوم نمی باشد که در این                              بهین معلوم نمی باشد که در این                              بهین معلوم نمی باشد که در این                         </p>
---	---

فقط حضرت کو احرار نیستند و هم گشتی  
 برای اهل سخن و سکنی نیستند و جانی می

<p>                             کجاست در محراب خاخرانست و تاری                              کجاست در محراب خاخرانست و تاری                         </p>	<p>                             کجاست در محراب خاخرانست و تاری                              کجاست در محراب خاخرانست و تاری                         </p>
---	---





بیت اول در وصف کربلا

بیت دوم در وصف کربلا

بیت سوم در وصف کربلا

بیت چهارم در وصف کربلا

بیت پنجم در وصف کربلا

بیت ششم در وصف کربلا

بیت هفتم در وصف کربلا

بیت هشتم در وصف کربلا

بیت نهم در وصف کربلا

بیت دهم در وصف کربلا

بیت یازدهم در وصف کربلا

بیت بیستم در وصف کربلا

بیت بیست و یکم در وصف کربلا

بیت بیست و دوم در وصف کربلا

بیت بیست و سوم در وصف کربلا

مخدوم نوری نوندر خاواسی

دکن اور کاسر کوئی دم ہدی

کچھ نوکر فکر کہہ رہے ہیں کہ کم ہو دی

خداوندی که در اعجاز و کمال کائنات می

کسی نہایت مہتمم کسی انہیں سنانا ہی

کجا کین ای سحر می عشق لایب و نوا  
 صوفی کجا کین صوفی آفتاب  
 و این سحر کجا کین آفتاب کجا کین  
 سحر کجا کین آفتاب کجا کین

کجا کین ای سحر می عشق لایب و نوا  
 صوفی کجا کین صوفی آفتاب  
 و این سحر کجا کین آفتاب کجا کین  
 سحر کجا کین آفتاب کجا کین

دهن کی شکری بی کتی پیوسته و لب نهی  
 مودت و آلا سحر نور سحر است کی ز لایب

جو با حون ادنی سحر می دل سحر  
 بن پیر کی لایب سحر کجا کین  
 جو سحر می لایب سحر کجا کین  
 سحر می لایب سحر کجا کین  
 جودت سحر کجا کین  
 کون جوی سحر کجا کین  
 سحر می لایب سحر کجا کین  
 ادنی سحر کجا کین  
 سحر می لایب سحر کجا کین

کجا کین ای سحر می عشق لایب و نوا  
 صوفی کجا کین صوفی آفتاب  
 و این سحر کجا کین آفتاب کجا کین  
 سحر کجا کین آفتاب کجا کین  
 کجا کین ای سحر می عشق لایب و نوا  
 صوفی کجا کین صوفی آفتاب  
 و این سحر کجا کین آفتاب کجا کین  
 سحر کجا کین آفتاب کجا کین

کجا کین

کجا کین

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

فصل پنجم در بیان احوال و سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

میرزا یوسف از نایب میرزا

۱۔ سب سے پہلے ہی جو بارگاہ پر جاے  
 ۲۔ جب نین سوچے کوئی اور نہ پای  
 ۳۔ جو پہلے پہل میں نہ ہو  
 ۴۔ کہ جس میں ہی دنیا وقت نہ لے  
 ۵۔ اس میں نہ فانی کی ہندو مکی  
 ۶۔ خدا کا اسطی اساطیر کوئی نہ لے  
 ۷۔ میں جن سے تامل کی وہ نہ لے  
 ۸۔ یہی ہی قند وایت ہی بارگاہ  
 ۹۔ جسی خیال بند ہی بگ نہ نہ لے  
 ۱۰۔ ہون اس میں نہ ہی کہ نہ نہ لے  
 ۱۱۔ کہ نہ نہ ہی نہ نہ لے



کجای آنکین دود پیری مزار ای مزار ای  
 دلیکن اوسکی مزار کون که دل کلاه کون

اگر مر چلی هم جفا سی نمنا مری بنوسی موار ای حضرت وای خود رفته کونگره خون دیکه کون بهر کجده استنای نمین کون کون بهر دور و سیمین جاب نمین می کوی کوی کوی کوی کوی میری او و ماری ز کنا غضب می چه صحن زنا کجده کوی کوی نمین کوی و کوی کوی کوی بهر کوی کوی کوی کوی کوی	نه ماری نمین کوی کوی جلوانی است موار ای نمین بهر مزار مزار و مزار ای نمین کوی کوی کوی کوی بهر کون کون کون کون کون مزار کاشی کون مزار کاشی کوی کوی کوی کوی کوی مزار کاشی کوی کوی کوی بهر کوی کوی کوی کوی کوی
--	---

کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی	کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی
---	---

<p>             عدم کو جو کی دواہی سے دیکھی دواہی              تو دل لاد تھا دواہی سے دیکھی دواہی              عدم ہی دواہی سے دیکھی دواہی              برابر کی کمر کی کمر کی کمر کی کمر کی              خدا ہی دواہی سے دیکھی دواہی              کدواہی دواہی سے دیکھی دواہی              کہ کدواہی دواہی سے دیکھی دواہی              مجب طرہ کی دواہی سے دیکھی دواہی              مجب طرہ کی دواہی سے دیکھی دواہی           </p>	<p>             اس کی دواہی سے دیکھی دواہی              اس کی دواہی سے دیکھی دواہی              اس کی دواہی سے دیکھی دواہی              اس کی دواہی سے دیکھی دواہی              اس کی دواہی سے دیکھی دواہی              اس کی دواہی سے دیکھی دواہی              اس کی دواہی سے دیکھی دواہی              اس کی دواہی سے دیکھی دواہی              اس کی دواہی سے دیکھی دواہی              اس کی دواہی سے دیکھی دواہی           </p>
---	---

کدواہی دواہی سے دیکھی دواہی

کہ کدواہی دواہی سے دیکھی دواہی

<p>             در دواہی سے دیکھی دواہی              دواہی سے دیکھی دواہی              دواہی سے دیکھی دواہی              دواہی سے دیکھی دواہی           </p>	<p>             دواہی سے دیکھی دواہی              دواہی سے دیکھی دواہی              دواہی سے دیکھی دواہی              دواہی سے دیکھی دواہی           </p>
--	---

لکھنوی بیچن بیت بنی ہر ہفت  
 کھنکھ کا دین مہر دہ جگر کان  
 متون پہن پہن دوجی کونہ خرو  
 دھن کی شہ کو نری کہہ عواس  
 دل تراکب انکار و سادہ ہکا جو ہنہ  
 لاسی خفا کردہ کتا پنا پندہ بات  
 حالت لاسی سنا ما نہاد و بکھ  
 دودب کیا بر نظیر الیہ نہ آوہ  
 وصل پہن ایست و ہلا ریس

دھان نہ پناہی نہ پناہی  
 کھنکھ کا دین مہر دہ جگر کان  
 جگر پہن پہن دوجی کونہ خرو  
 دھن کی شہ کو نری کہہ عواس  
 دل تراکب انکار و سادہ ہکا جو ہنہ  
 لاسی خفا کردہ کتا پنا پندہ بات  
 حالت لاسی سنا ما نہاد و بکھ  
 دودب کیا بر نظیر الیہ نہ آوہ  
 وصل پہن ایست و ہلا ریس

اف نہون نام کو جوت مونہن

میری اگر عشق کا آواز ہے

کہ کسی دہس سی کوئی جگر پہن دوجی  
 شکوٹ عاب جانا می تو ہر ادھکا جی  
 خط نہ ماحول بہت بر فلق دل بکھار  
 لٹ لکی مہر پہن شکر دہا بین می ہار

غم فرقت و دہن کھنکھ کا دوجی  
 آکھ لکھن نہن بانی کہہ حکا دہا جی  
 مہر سی بی پاؤں ملک ملک کا دہا جی  
 بکھل جون کوئی دریا بین مہر جی

**الشيخ محمد بن عبد الله**

ہستی میں بھی ہمارے دل و دنیا ہی  
 پر کیا ہے ہرگز نہ کلاوہ و میان جاوینا ہی  
 ہرگز نہ تیر و دنیا ہی ہرگز نہ ہی  
 جس میں دسی جس میں ہرگز نہ ہی  
 جس میں نہ ہی کہ جس میں نہ ہی  
 نہیں معلوم ہے کہ کون کیا دنیا ہی  
 اس میں ہی کہ ہی ہمارے دل و دنیا ہی  
 ایسی ہمارے کو لے شفا و دنیا ہی

[illegible][illegible]

۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵۴۰  
۵۴۱  
۵۴۲  
۵۴۳  
۵۴۴  
۵۴۵  
۵۴۶  
۵۴۷  
۵۴۸  
۵۴۹  
۵۵۰  
۵۵۱  
۵۵۲  
۵۵۳  
۵۵۴  
۵۵۵  
۵۵۶  
۵۵۷  
۵۵۸  
۵۵۹  
۵۶۰  
۵۶۱  
۵۶۲  
۵۶۳  
۵۶۴  
۵۶۵  
۵۶۶  
۵۶۷  
۵۶۸  
۵۶۹  
۵۷۰  
۵۷۱  
۵۷۲  
۵۷۳  
۵۷۴  
۵۷۵  
۵۷۶  
۵۷۷  
۵۷۸  
۵۷۹  
۵۸۰  
۵۸۱  
۵۸۲  
۵۸۳  
۵۸۴  
۵۸۵  
۵۸۶  
۵۸۷  
۵۸۸  
۵۸۹  
۵۹۰  
۵۹۱  
۵۹۲  
۵۹۳  
۵۹۴  
۵۹۵  
۵۹۶  
۵۹۷  
۵۹۸  
۵۹۹  
۶۰۰  
۶۰۱  
۶۰۲  
۶۰۳  
۶۰۴  
۶۰۵  
۶۰۶  
۶۰۷  
۶۰۸  
۶۰۹  
۶۱۰  
۶۱۱  
۶۱۲  
۶۱۳  
۶۱۴  
۶۱۵  
۶۱۶  
۶۱۷  
۶۱۸  
۶۱۹  
۶۲۰  
۶۲۱  
۶۲۲  
۶۲۳  
۶۲۴  
۶۲۵  
۶۲۶  
۶۲۷  
۶۲۸  
۶۲۹  
۶۳۰  
۶۳۱  
۶۳۲  
۶۳۳  
۶۳۴  
۶۳۵  
۶۳۶  
۶۳۷  
۶۳۸  
۶۳۹  
۶۴۰  
۶۴۱  
۶۴۲  
۶۴۳  
۶۴۴  
۶۴۵  
۶۴۶  
۶۴۷  
۶۴۸  
۶۴۹  
۶۵۰  
۶۵۱  
۶۵۲  
۶۵۳  
۶۵۴  
۶۵۵  
۶۵۶  
۶۵۷  
۶۵۸  
۶۵۹  
۶۶۰  
۶۶۱

جو کمر تاود آئینہ بین جان بخشی  
 منیع دل و سہو ایمان بخشی  
 چرا مصر کی غمی بی بھی کان بخشی  
 بجای اکر کھی دیوان بخشی

ایک ہی نہ خفیہ ایک ہی ہستی  
نہایت میں جوشی ہی ہی ہو  
کہ ایک ہی ہی باقوت و دان کہ  
وہ ایک ہی ہی شکر حسن کا

وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے	وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے
-------------------------------	-------------------------------

وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے	وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے
-------------------------------	-------------------------------

وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے	وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے
-------------------------------	-------------------------------

وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے	وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے
-------------------------------	-------------------------------

وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے	وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے
-------------------------------	-------------------------------



بلور مشق سنی نهانده برنج و سلاک | ایک بنائی بی راحت بخشی

شهر بن جرات دخی نهاننگ

او سکود برائی بی راحت بخشی

اور جای تو دمان سی پیرانا محال می

لکنا نهاد لکاسهل چرانا محال می

اب اوسلف کوزکبه اثنا محال می

وه تند غوی اوسکوسنا محال می

فریاد کر کی اوسکومتنا محال می

مذکور به زبان به لانا محال می

انکو نکوبی اب اونی لکانا محال می

بنا کلی سی سانه سنانا محال می

اوس هر دش سی انکبه لانا محال می

پهل ترا دسکی کو چین جانا محال می

اب آب کی کلین نهانا محال می

چای شقی اوسکی جو در برودن کی

اوسن جای رسم می انبا به بنا کرن

سیمی نو سیمی کبه دو غموشی بی حال دل

کیا بو چینی هو همنفان نوزدن نم او

و بادون انبی بهائی به رشی بی جودام

مقرب سی وصل کی جو حوی شیک اوس

کنا باث می جودکبی کوی اوسکو بر نظر

ایسی بن جرات ادر بی برائی کوی غزل

بهر سطح سنی خوش نهی جانا محال می

کما سطح مواجی که پانا محال می

ولکنا جاری مات اب انا محال می

جانی بن اوسکی درسی به جانا محال می	جس جاقدم پری می در جانا محال می
می اوسکا جلوه گاه میرا خانه دل آب	دو نو جهان بن جیسا سانا محال می
رونی سی اورانش الفت پرک ادب می	ایک سی لکی کا دسی جیسا محال می
کیا تهر می که برهن اوس شمع کی بجو	سب کنی بن کی کو جیسا محال می
ای فوج غم او جا زما دل کی دبار کا	آسان بہت می یک لسان محال می
یار یہ عدول یہ یک می ہوڑا کہ ابھین	جیانی پرانی مائتہ لکھڑا محال می
رونی نو بن ہم اوسکی دلی کہہ کیا خوب	رو نہا جو دو نو اوسکا سانا محال می
کیا پو جیانی انی زور و شکاں کا کھوج	ایسی لکی کہ اب بن جیانی محال می

جرات نہا و دوا شک کہ جیانی انر ہو کہ

روما می بون نوسل زانا محال می

و نہو رہن نو کہ بن خاک پی اجا لکی	کہو دلی می برن بن و دسی کہ کہ لکی
بہار می سب لکی اس جانا محال نو	بس می جیو بن کتا می کہ بہر لکی
ایسی دیکھی آب می کی نمی مگر ہر یک	زک کہند لک لکی سب کہو و بر دینا لکی
آرزوی دل بر آتی کہو کہ دسی و من	یات کہتا بس می سو طرح کا فطر لکی
وہی اوٹ جانی کہو بس خاں دسی جو نم	بغی شہی شہی سب کہو ایک زہر لکی

آوردن شک دامن سی او کی مالکی  
کمون نه اٹھی اٹھی ایک دل بہ منظر کی  
سار اوسی سرتی جی جوانی میں سار کی  
کیونکہ دل اجا کہیں الشوع بی پروا کی  
ایا جب جلا دن غصہ خود دیکھا کی  
جسطح ابرسیہ میں چاند اور اُجلا کی

بات دو مٹی بنیں جس بات کا چکا لکھی

بیانی اب کسی اور گھنٹا کے  
 جلی نو خاک میں بکھو ملا کے  
 دو اسکا دیکھنا نظریں چرا کے  
 گنا کجہ مونہ ہی منہ میں مسکرا کے  
 کوہین آکی جی ہم ماری خدا کے  
 نسا بکو کوئی جسی کی تبا کے  
 صلیبی مقدم اس باد با کے

سلاک مشق می بہ شہر دل سہی	سری سہی کی بہ شہر دل سہی
پہی موندہ ملاکر کھنڈی لہو اریہ	پہی بہ ورنی بہن کی لہو اریہ
غضب می لہی می ہوش بن دای	ودار کھنڈی لہو لہو اریہ
چلائی مالہ دل لہو کھنڈی	کھنڈی کی سری بہن لہو اریہ
چلو خنڈی کھنڈی لہو صاحب	چلا لہو بن لہو اریہ
انہا کر لہو کھنڈی لہو کھنڈی	تو کھنڈی لہو کھنڈی

تو کھنڈی غم میں دی بون جان جہل  
 کیا کیا نوئی ای بندی خدا کے

نہ ملا دیکھا اسی کر کو	رونگا کھنڈی کھنڈی
موندن در تھل خشک جہن کدہ	نہ خراش لہی کھنڈی
مالی اوسکی رعون جو پسا لہی	ایسا لہو کھنڈی
پہر کی چشم انتظار ہیں اور	نہ ہر اداسی نامہ کھنڈی
ہون در بکس کہ غیر خیر ہے	ہتی لہو کھنڈی
تو خدا جانی کون ہی والد	ایسا دیکھا کھنڈی
جل بھی جسم بان ہنرم خشک	نہو ارم بہ چشم تر کھنڈی

ملہی جن اکس شیخ کی انکو سب  
 بسا یاد ہی نکر کو ہے  
 سہی قیامت وہ عشوہ کر کو ہے  
 دیکھی ہر کوئی نہ ہر نظر کو ہے  
 دیکھی ہی کوئی نہ ہر کو ہے  
 وہاں ملک بار پائی کر کو ہے  
 شام سی بکری ناسم کو ہے  
 جانکا رنہ رنہ مر کو ہے  
 ہی عجب سیر دیکھی کر کو ہے  
 اے اور ماہین ہی پر کو ہے  
 بٹی کٹی بھٹے کو ہے  
 ہو کہ لبوی نہ اکھر کو ہے

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



هفت سالگی بنیاد کنی و ده سالگی  
طهری نهی فالد سبب بر بدی حلالی  
نسیب نرم باری هم نهی نهی بر آگاهی  
صوفی ناولان جان یک کردی یک  
چون کلمه نکست بر دانه نهی بر

نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی  
نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی  
نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی  
نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی  
نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی

بدرست نهی و نهی و نهی و نهی  
مهری و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی

کرمین برادر نهی و نهی و نهی و نهی  
معلوم نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی  
نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی  
نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی

نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی  
نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی  
نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی  
نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی

نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی  
نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی

نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی  
نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی

نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی  
نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی

نقشہ کہ کچھ نیری کتا ہی دن مہر	دل کہون کچھ ایسی تصویر کی حمایت
فرستوئے زبانی ہی کچھ ہی	بہ کچھوای سربردو یہ ہر کی جوانی

ایک جاہ کی چلتی ہوئی اور	کہون کر او دھرنہ کہون کہ دل لٹ لٹ
میں اس کی ہی رنگ مند لب	اسی جو دین میں بہت کی جڑ
سہاویں چھتیاں کہ چہ بن فلک	ابریں سپہیں ہی یہ لوی کا کوٹ
کہون کہون کہ ہستی نو کہوٹی کی ملتی جان	تو کس اور اسی بولی ہی نان ہم میں کہوٹی
تو کہون کہون کہ ہستی نو کہوٹی کی ملتی جان	ایک قبل آسمان کا یہ کو یا کہ روٹ
تو کہون کہون کہ ہستی نو کہوٹی کی ملتی جان	اور بھلان عشق کی کو صہیں لٹ

جات کہون میں کتا کہ جمل پٹی بن ہر

نوبی خجاست عشق کی آہیں اور

کہان لا کر نہ پا ابی ہر دلا ہر	کہان لا کر نہ پا ابی ہر دلا ہر
--------------------------------	--------------------------------

زرا اہلب من اہلبو لانی ہر جو کہ  
 نہیں ہر تہائی ہر من بی ظلف اسکی خاطر  
 اسکی سبسی ہا ماحون اور فلین سبکی  
 جدائی میں سبکی جان ہی ہر تہائی سبکی  
 پھر ہی ہر سبسی ہر ہر کانہ دار ایک شمس کی ہر  
 بہت خوشوقت ہر من تو حال ہے ہر  
 کبھی ہر اسکی ہر ہر ہر ہر ہر ہر  
 تہائی ہر ہر ہر کی کیا ہر ہر ہر ہر  
 بھی کیا دیکھتی ہو ہر ہر ہر ہر ہر  
 پہلی لکھی ہو انکو ہر ہر ہر ہر  
 نظر لانی ہر ہر کہ ہر ہر ہر ہر  
 کہ ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر  
 لکھا ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر

کتاب

三

سور  
سجی

بجان کافر چون کشتن می کشد  
 سیاه برون در ای کوی می کشد  
 بولند از شکوهی بجای توک امرود  
 جی دو کینو که او سبب می کشد  
 ملاوی او سبب می کشد که او سبب  
 که جی کوی انبی زندگانی سبب  
 کسی در آن سبب می کشد که او سبب  
 نظر آما می این جی کوی سبب  
 دل و سبب کین نه کوی سبب  
 اگر این جی کوی سبب که او سبب  
 و در حالت می کوی سبب که او سبب  
 بجهت کفر فانی کوی سبب که او سبب  
 و در می کوی سبب که او سبب

چونکہ اسی دور اور پیر میں کسریٰ

ہی میا و صفایش لکھنؤ کی کھڑی

54

پہری جی در در در کاپی و ای جوبیک

1944

نظر بدست از کی بود که در میان ملک  
بهیم تنی تنی که از تیر و تیغ کشته می

کوی بهشتا بگویند می انبای حیات

بند کبری کس می جزوی به شکل ای نای کما

دل لک می غلب می برای نصیب کی

باری جو محنه غریب کی ای نصیب کی

هون وصل کی زوهری تی نری نصیب کی

بدر اسیر و غنی دانی نصیب کی

نبری کلی کی محکوم ای نصیب کی

کیا حال استی بهری اور ای نصیب کی

غولی جسی بنی بهی نصیب کی

جهنم فلک بی نغمه نصیب کی

کیر کیر درون بیان نصیب کی

ادوار کی بنی انبی لکهای نصیب کی

کس غلب کی محکوم نصیب کی

کسی کی کورنیز او برای نصیب کی

کیر کاتب از دل بی نه گردش سوز لکها

به هم حواداتی می بار کما کی به

لی بالی بهر هوای چشما بین به صحنی

وی جسی بگویند کی شامی او شعی جان

گردش می بین می جزو درات آسمان

میتا کو و بد نصیب کیا صبر خوار شکن

کس هون دوحی محو غموش کی هم لوا

نکلی می اوس سی شوی می طالع نصیب کی

نسخه کین نه جمع حواد که صدمی او

هون جسی بهر بار کی نقش قدم به هم

جزات کیر اوس کی های حیات با نده کیر

در  
اوس



# فہرست کتب و نسخہ ہر روزی صحت

<p>اس کا سرست بل بری ہم ہری اسو لکل</p> <p>دلا ہر شربت بری سیدی با صوفو لکل</p> <p>جو او نہ کسی سی دیواری بہ دلا لکل</p> <p>دلی با صوفو سی باو کرباز دلا لکل</p> <p>کہ صہین کبھی او سن بری سی جو لکل</p> <p>ہن شہا صون کہ شاید دودہ جو لکل</p> <p>کہ برک کل بہ سہل سی کنو کھو لکل</p> <p>کہانی در سہل یون شہار جو لکل</p>	<p>نیکو کبیر دین کبیری تو لکل</p> <p>نہان کت مکتوبہ سہا لکل</p> <p>نہو کبیر دین کت کبیری لکل</p> <p>نہو کبیر دین کت کبیری لکل</p> <p>نہو کبیر دین کت کبیری لکل</p> <p>نہو کبیر دین کت کبیری لکل</p> <p>نہو کبیر دین کت کبیری لکل</p> <p>نہو کبیر دین کت کبیری لکل</p>
---	---

نہو کبیر دین کت کبیری لکل

نہو کبیر دین کت کبیری لکل

<p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p>	<p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p> <p>ادھر ایک لکھی اور دو صوفو لکل</p>
---	---

میں



پسودہ جی کہی کہ کیا کیشن خان کرنی دیا

برای جان باب جان جرات عابد سر  
صبر نمی می قوی عابد نافرمانی می

پیرہ پہنایا می پر دھن می ہزار مجھے  
دوسرے ہزاروں میں پھر میں دل میں

سزاو نهکي چي پست مني کيا کسي نه او  
 اوسه نه اشک افرو کونست چي چي  
 مانسه لتي حوسري نهض کو کون نه چي چي  
 سطح حولي ميري پهلوي کرا چي چي  
 بکلي عاي ميري نه کي صورت سي  
 دام شي چي چي کيا کون برادرين  
 دمل کي شب کونست کونست ميري  
 کسي تو ناسي چي کي کيا چي

در حالي کونست

سزاو نهکي چي پست مني کيا کسي نه او  
 اوسه نه اشک افرو کونست چي چي  
 مانسه لتي حوسري نهض کو کون نه چي چي  
 سطح حولي ميري پهلوي کرا چي چي  
 بکلي عاي ميري نه کي صورت سي  
 دام شي چي چي کيا کون برادرين  
 دمل کي شب کونست کونست ميري  
 کسي تو ناسي چي کي کيا چي

دل من ناهي کونست مني کونست

اوسي شل کي چي کونست مني کونست

حوسري شرمه نري منو کري چي  
 من کيا کونست چي نري دمار کي چي  
 ابلکم کي چي همان نظر تي نه چي  
 نياي کي ابلک روز نري دمار کي  
 حوسري من بار کونست نه کل سي

حوسري شرمه نري منو کري چي  
 من کيا کونست چي نري دمار کي چي  
 ابلکم کي چي همان نظر تي نه چي  
 نياي کي ابلک روز نري دمار کي  
 حوسري من بار کونست نه کل سي

ماڈ آئی بس اب ایسی احم نامہ ہر بی  
سرمندہ خون اب اب بنی اس سر بی  
ہو جان بھلا کسو میری ہمنام بی

خزائن نورانی کی خیر و بھیر نہ ہستی

اپنی ہی خبر ملک و زمین کی خبر سی

کہ مارا شب ہی چون ملک کو صری اندیہ پاک

نوشکر چمکہ مرغان شری خون چمکتا ہی

لو کیا نہ ہو ہر کربنا ہی حل ہی چکو سودا ہی

تس و بوار تبری و کس تو کینا به غوغا

نہ سمجھا دی بھی انا کہ مجھ کو کیا سمجھنا بھی

عوامی ابرہی کلشن می ادرہ کیہ برشاہی

سمنجیو ایڈن مالان کرم ادسکاپہ سمنجیو

کھنپہ شعیبہؑ ہی انداز کی فوجی پر اجرات

عزل اور اس زمین میں دیکھیں تو کسی سناہی

تو دین کیا کہوں ایک بیٹا تھا دردمنوی



هوې بدت کچ اېښودم ماښادلفې  
لکاي هر ملک په پېلن هرې ښادې چې کالم  
کيا اوسکې کلېن سوکياشهوره چې پېښه نو  
الې خيبر کچو دل جگرې سطرچ اب نو  
بيون پراهره د اور شک کم اېښوي چايي  
خداي درستي کچه ښادې لې دل نالان

کمر سواک ښان پر ډارکې چې کچو وړي  
دړې د کچو کچو کچو کچو کچو کچو کچو  
جنت کچو کچو کچو کچو کچو کچو کچو  
غم داندوه وړې د کچو کچو کچو کچو  
هو اې د کچو کچو کچو کچو کچو کچو  
د کچو کچو کچو کچو کچو کچو کچو

کچو کچو کچو کچو کچو کچو کچو

نور د کچو کچو کچو کچو کچو کچو

کس مېښه سې کچو کچو کچو کچو کچو  
بدل هو ښه درسي ماښادون کچو کچو  
خواب عدم سې نوني جو کچو کچو کچو  
دو ښې کچو کچو کچو کچو کچو کچو  
سوني هو سکې کچو کچو کچو کچو کچو  
د کچو کچو کچو کچو کچو کچو کچو

کچو کچو کچو کچو کچو کچو کچو  
کچو کچو کچو کچو کچو کچو کچو  
کچو کچو کچو کچو کچو کچو کچو  
کچو کچو کچو کچو کچو کچو کچو  
کچو کچو کچو کچو کچو کچو کچو  
کچو کچو کچو کچو کچو کچو کچو

د کچو کچو کچو کچو کچو کچو کچو



بند کرانین ہی کہتی ہیں ہم اجرات  
 پاؤں اور کسی زمین سے لای اور کھڑی

نہرا لکھن کاں بر سر کدبان پلاوے

جھون بارور کھجور کی پکھلی

کھڑن ذرا تو بڑی ای اوستان

کوسنی کیا لکھنا نہ نو تر و بان

جب کل کی پی پی با دران

توانا ہی شل حرات کو کران

رہ رہ کی زنگ کھن لای سا پلا

کھن یا دکن کھن پر لای بافتان

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

ایکھن میں مار دل مفت اسان

جھن پی پی دل بو کی جھن

کیا کیا جھن سنا ہی جھن

میں بام سی او تر کی کانیا

کو ٹری کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

کھن کھن کھن کھن کھن کھن

عش

کھن

کمر بندل پي کوي نبراسني نسانا

نواور سکاون کي جرات سر نسانا

رنگ بونگي پي باون بن نوانان نسي	کروچ به چو کيامي سارا پيدان نسي
جود پي نسي چو پيدان نسي	کيا وړ د ل کا اسي کي پان نسي
پي نسي خواش نسي کيس کي نسي	بادن نهو کي رخصت هم لک نسي
پراځ کي کياموت نسي اچو پوچي	هو کمر جدا پي هم پاري ندان نسي

لر نيتي کي نهار پي عادي دوه ورنگو

جرات نر ارمي دل ويلي جان نسي

کچه نهو پي کنب دمل که هر نسي	نک رلف سي رخ بر خور کمر نو نسي
دوه پي نسي کچه اوس نيم کي بار	ولان اسي جي اسي پين کيا خاک هر نسي
صفت نسي دني اوس کي لب لعل	نوياکه کچلي هوې ابي سلک کچه نسي
کيا دوت و دواع اوس کي نر اول جي تبا نسي	پهلوي پي پري جان پي سرم نسي
نوياکي جو کړتي نتي دو کله و نوبري اکه	دوشي کي طرح کاه او هر کاه او هر نسي

جرات نسي نسانو نسي کچه اور محلو لکابا

کيا جاني طيف نبري اوسن کچه نسي

مرد

مرد

هر کس که در این دنیا	هر کس که در این دنیا
حرم و اینی سامنی در	حرم و اینی سامنی در
سج می بلای جان به	سج می بلای جان به
نزدت من او کی به	نزدت من او کی به
نمینی و یکجا با مع	نمینی و یکجا با مع
می دل به نامه اور	می دل به نامه اور
دامن کومت جنت	دامن کومت جنت
کیا جانی که لک	کیا جانی که لک
دیگر و یکجا کنی	دیگر و یکجا کنی

وعدہ بہ کل کی جو دہی فی بنو کہ جرات

ای جان در گلی کا کیا اختیار می

بہر ہی اشک کے	بہر ہی اشک کے
کلام اضر نری	کلام اضر نری
دیگر مرغا	دیگر مرغا
کہ ملی	کہ ملی

امالی



دوانسي ٻن آئي ٻن ڪرسي ڪري ٺاهيا ۽ راهي ڪري ٻن جرن موٽي ٿو ٻي

اشڪ غري ڪا ٻي ڪرسي ڪري ٺاهيا

ڏانهن واپس ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن ڪري ٻي ڏانهن

کتابخانه بنی مولانا سید

کتاب فی فوج توکلی فی سبیل اللہ

جہاں کہیں اس کی دعا ہو وہاں برکت ہو

جنگ دامن ز انجرام کاهن خون خاک و کبریا

بہارِ کربلا کی گہری محبت اور سچی

هو انا عبد بن ابي بن سوكة كركاشا

بادر مقررہ میں اس کی مبرا ایک ایک

چرا که راستین از حق برابر و هوکی نام میرا

ولی کل بسیم و امان مشیخ ای ساری

کذرجانی ہیں جاکی خیمے کے اخیر وامن کسی

بیان مکاتیب غم ای بار بھول یا دوری

وہ مدت سب کی گرفتار نفس ہو جو نیک

دور میں جام کی گھٹیاں ہم ہر گونہ شرب

کسی

نہ جانت کوئی اپنی بھلی اور افسوس ہم بھاری نہی پہلا مادر سے

ہر کھو نہ نہ دہانہ ہاں دلا مخلص کسی تباہی نہ ہر مار پہلا مادر ہی

سناہ غزوی نہی افسوس کرد کبر عیش اور میں ہم بس دیوار پہلا مادر ہی

حق کہیں ہری بلدی جو بن الہی دین کی جان اسے تلوار پہلا مادر ہی

کچھ جرات کی نصیب نہ فراموش کہیں

ایمن رہیوں دل زار پہلا مادر ہی

دوسرے میں کی کوئی اپنی قدم تلوی بہ کاری ایک دم ہن کی صبی در سہم سی بھاری

در سہم کی یہ مکان غمی اگلا ہے جس کی کوئی صبی ہو شہر و کو اجاری

ہو کوشش نہیں دوست کامی دگر دوست عدم ہن دگر بان کو بھاری

ہم اب کچھ شج کو گئی نہیں در نہ دیوار بگو مگر لہجی تو کیا شہم او باری

تو اوسکو دلا دہد دست سی ملک اور ہی کہیں کہیات و نظر دہن نہ مارے

دست میں وہ اپا ہی دلا کچھ نہ فریاد اور ہی کہ کہیں نونہ منی بات بھاری

جوتی جوتی جوتی خاک سی او بکا مو کدرا

لیک تین سو بار دہ دانا کو بھار ہے

ہیں

جوتی جوتی جوتی دس دس کی بس کی کر سکتی نہی بات ہی ماری لگی

سر کدھرا نو پرتیا جو کسی کو دیکھا  
 بیکسی دل کئی مولیٰ میں فی اسو آتی وار  
 دست بردار خون کینو دل پست سنگین پختی  
 بعد فرمان می ہر لہان تیرے جادوی باقی  
 کسی بد رو بہ جو کوی کہ مرنا ہی اوسے  
 دانی قسمت کی نکالی می در در طرف  
 انگہ خون رخنہ دوار نہیں جوتی بند  
 کیا کہیں کر ہی صحت کہ اب اس محبتیں  
 دیکھو نہ ہیں تھک دیکھا و لکھا ناشاکھ اور  
 مضطر ہو کی دل اوس شخص کا ہی دھڑکی ہی

مرگانی مری

وہ دیا پستی دم میں گناہ سرگرم دیکھی  
 آہ جیسا پستی بکرو روز لکھا کی  
 وہ کیا انہو بسا لکھ پستی ہنسنے سے  
 کمرہ فرمان میں فرمان تیرے جادوی باقی  
 جتنی ہی جتن نہیں جہاں آہ  
 اب حاسانی بکرو جو کہ اوس کی کہر سے  
 اس کے رہنا خون نصرت میں جوتی بند  
 ہم دم سر دہی ہر کئی نہیں دل لہا ہر  
 بیری اکیون کی جوا کی سی درم سر کے  
 ابی ہستی می کئی کس جو مجھ سے سر کے

غراب لے سکی جتنی کہ میں نور بسی اجرات

بہی ہی سر کیا جہانی بہ پشرو دھر کے

کر میری قفل کدہ از رہ کین بول اونی  
 خون وہ نندک سوئی جو بھی بعد فنا  
 حالت مل جوی دن سہرے خاکی سی میان

تو سر دہی سر دہی کئی نہیں بول لوتھا  
 عرف الکا جہری میں میں بول لوتھا  
 بنی ہی نام کوون غنیمت کئی نہیں بول لوتھا

دع کسرت می بی دل به کس اینی صفا	جو یکاری اوس بی ده ماه چمن بول اوئی
نیم نگاه آباد لا نو که فضا هو کی کین	میه سی کجه ده نه بجه و کسه غنم بول اوئی
سرتی متناق سد ارم بن بگرد خانه	باغدا کمر بن ده کجه برده نشین بول اوئی
عنان بکسی این دور سی ناسا مو کسه	کسکسی ده کجه اشی فرین بول اوئی
در عین کبری راه پی نثار اوس کی کجه	حرف خامش کا جود غارت کردن بول اوئی
فدت نیم تو پای به مرادب حودی	جب تک پاشی کو شمع نکین بول اوئی
نماز ترب نه نهی سانه کس از مر می می	نماز احرف ج کجه سکی بن بول اوئی
لوتیبه جان کر عاشق کا تری مردابی	یکجه نیکجه بهار کفن زهر زین بول اوئی

جرات البی غزل لب غنم سی بهره اورد کس

افرن حق بن تبری دوزخ حزن بول اوئی

کجه جور و کردار کلان غنم بول اوئی	کتاب اوئی پیل تا کافور بن بول اوئی
بنده عالی بن شب اوئی به کسرت می	تی توقع حال تا کی ده نشین بول اوئی
ادبسی اوس سی جود و کون نوم اندون	کجه نعل کا سیری دشمن نه کین بول اوئی
کسکسی حون بن اوسکی هر دو کسرت جوتی	دوان هم اولر کوی برده نشین بول اوئی
کجه سکی کل وصل کی شایه جوف	کجه کجه جانکوده ماه چمن بول اوئی



دیکو کتا صوت نه دور لیکو کتو انا	لکون کچه بست نی کی نمرین بول اوئی
سکان کچه می مرد اس پر ادل فاموش	بر کجاری ده ایی نوجی یفن بول اوئی
نسی دسل او سکی کانلون جو سکون طار	حرف ناعوش سانی سیکو یسین بول اوئی
دیکه اوسی شیخ کف فطه شهادت کیائی	نسل حو سکون کی محسی مین بول اوئی
شکل تصویر نیلای می مرفن غم عشق	دعلی کیمه سی جو کچه ایی حرن بول اوئی
جلد و نیاسی او شالی تراپی اسکو	سب کیر ایی دم بار پسین بول اوئی

حیدری کچی نعره ج بول حرات

کانب اوئی بول ملک کاذب بول اوئی

جیسے سنتی ہیں کہ سائیا ہیں آپ کو	کیا دور و بام به عم ہری مین کیری حوی
آپ ہی مین تونہ جلتا چرون کیا کہ مین	بول نیاسی لای قانی دورانی حوی
کیر مین بی یار جی نکال اپنی سہ دلی همراه	دور کنکار حون حوی فعیب شملای حوی
آئی حود سب بعضہ مونو ہر طبع می کیا	سب کیم کو طبعی ہی نیو رای حوی
جی ہی اوسکی جوتی کی نہ ہری زلس	حرم دیکھ حوی کی جو یفن مین ہری کوی
چرخ ملک خبری دور ہر محل کمر ناہنا	اج لوک اوسکوئی جانی نی کفای حوی
موتی بہ کی مونہ سہری جنگی خاطر	رنک دیکارہ ہری ہری مین کفای حوی

روشنی سکنی نور شکستنی  
پنی برکاتی سب از سبب غیای  
کها پیش از سبب رهن مشو لکلوای خود

هر چه بر کشته هم اوس مصلحت  
کسی که سبب غیای سبب غیای  
کها پیش از سبب رهن مشو لکلوای خود

کمری نوزدن او نهین جرات غیای  
ولین جراته نهین صون پیرای خود

شب و دم خواب سبب غیای  
آین کبا از سبب غیای  
شکستنی از کهنه نهین پیرای  
سوی کبا چسبی غیای  
کسی شکستنی غیای  
سبب غیای غیای  
بیه نوزدن غیای  
کها پیش از سبب رهن مشو لکلوای خود

کمری نوزدن او نهین جرات غیای  
ولین جراته نهین صون پیرای خود  
شب و دم خواب سبب غیای  
آین کبا از سبب غیای  
شکستنی از کهنه نهین پیرای  
سوی کبا چسبی غیای  
کسی شکستنی غیای  
سبب غیای غیای  
بیه نوزدن غیای  
کها پیش از سبب رهن مشو لکلوای خود

بسم الله الرحمن الرحيم

جس بنک اسی بن دوعی خدا ایک	گوشن اور حسن کو جسنی کہا ایک
اوسی دیکھو نومی ہر شک بن دو	عبان مل بن تہل جی شک بن دو
یہ کہہ شعلہ جو کہ طور کا تھا	ہو ایک برنو اوسی نور کا تھا
دوعی صرنگ بن اور پھر عدا جی	خدا جی دو خدا جی دو عدا جی
غرض ہو اوسی وحدت کا بیان تب	جس اعقابی ہی جون کربان اب
کھان کوچ و تہم کی جی بہ قدرت	رقم جو کرسکی کہہ اوسی وحدت
اکبر کبی زمین و آسمان ایک	ہو اوسی وحدت کا بیان ایک
کے دو دریا جی اور عالم جی قطرات	بیان بحر جی ہوی کل کی کتابا
سنتھانہ جی نام اوسکا	دی شکل جی اب نام اوسکا

دولي جو کهي اوسو کسو بجا هي	که چندي مين اوسي و د خدا هي
بکيا جي عشق کو پسدا اوسي بنه	کيا هر اکين کو شيدا اوسي بنه
کينين بلبل کا ولي کل سبي لکايا	کينين شمشاد فرکو دکيا با
کسانو که ديلاوسي بي ماه کي چاه	کيا عورشيد سبي ذري کو اکاه
دنيا و راني کي تهن شمع کا عشق	اکر چه اوسو دنيا جي جلا عشق
ولي کجه اوسو در چکا نهين هي	جلي هي اور کجه پروا نهين هي
دکھا دي کوہ کن کو آفا شيرين	که اخر اوسي کھودي جان شيرين
زنجار کو کيا يوسف به مشقون	نابا قيس کو سيلي کا مجنون
اکر بارو نهو تا عشق کجه خوب	چمير کو خدا کتانه محبوب
اکر حوني نه ذات عشق تبدا	نهو تا حسن کا جلوه هو بدا
هو ا جي عشق جي سبي حسن بظا هر	يهه دو سچي که جو هو ا سبي ماهر
نه تھا هر کز نشان ارض و آسمان کا	يهه بحر عشق نبي سبي موج زن تھا
يکي هي نهو تا عشق کلمه حق	که هي بحر محبت ذات مطلق
ولي جب جوش نهين دريا يهه آبا	هو اتب کو هر حسن اسي بسا
و دي کو هر گون جي ذات بيمر	که بحر معرفت کا هي دو کو هر

حقیقت کی صدف میں تپاؤ وہاں

دوہی دریا کی وحدت کا در خاص

کہوں کیا صدف قسم المہر میں کا

حقیقت اور حق کی معرفت کل

دو فخر میری دھڑکی میں

کہہی ذات نبی و مرتضیٰ ایک

دوہی جون لوہو درای غمزد

خدا معشوق بہ عاشق ہیں صادق

خدا کا کرم پیغمبر کی محبوب

بیان کیا کہ سکون تغیر عشق ام

جو بینل بکلی سہی نوحہ کر ہو

جو فخری کرنی ہی فریاد جان کاہ

اگر دیکھو پتا ہے ہو بارو

بگنان کا چاک ہوتا ہی جودل آہ

اگر بردانہ شب کو جل کی رہ جای

کیا پھر نہا عشق کی بیاہ

خواہی کا ارادہ اور سکنا خواہی

غرض نسکری دہشتی میں کا

طریقت بل شریعت کا پل

کوئی اب نہیں مالا ہے

نہیں ہی ایک سی ہرگز جدا ایک

کسی ایک شے کی نام ہوں دو

پہ معشوق اور خدا ہی الگ عاشق

سو دو طالب ہی اور حق اور کمال

بغضب ہی نہر ہی ناشر عشق آہ

نوحہ کا دوہی نہر ہی حکیم ہو

نوحہ کی پھر نہر ہی خود صورت آہ

سر ایا مھر کو بھی شہر نہری ہو

تو سنبہ برکھی ہی داغ ایک آہ

سحر یک شے بانی ہو کی پسند ہے

پکا

لکھی



پريه جي ٽنهن عشق ڪاهه در . سڀ  
 سڀ جي فتنن جس وادي بن بدل . تو انکي جي دمان بيبي کي محل  
 ڪو جو قابل ٿانهن عشق . سنڀري ٿي محبي به احوال جان ڪاهه  
 عجائب چلڻن اڻاء عشق . دد جي سڀي جو هو . ديوانه عشق  
 سنڀرياب دد جي به قصه غم بود . جو سڀي ڪري اڻلکون نين موجود  
 ٻان جي ٻر ٻر به سوز عشق آڃاي . دل د جان کو بزرگ شعله سلڪاني  
 ڪي جب قصه خوان ڪي حکایت . تو آڃا تا جي دد بهن خواب راحت  
 غم جو ڪوئي اس قصه تو به واري . سو دلکو پڪلي هو نين داء جاب  
 سنو بارو بيان عشق هي به . عجائب داستان عشق هي به  
 شروع دستان ڪاهي به تدکور . ڪه جي ايڪ شهر نبض اباد شهر  
 هو انهن شهر جي سڀي غارت . تي اڻي اوسن ڪلهه بن شفا  
 فلک ني کير جهان پاو . ڪي انهن خوب نبض اباد اباد  
 تم جو ٿي سائن شهر دلي . سڪونت او ڪي نبض اباد بهن ٿي  
 ڪه ناهه ايڪ بزرگ ايا جو اوس جا . هو اشد سڀي بن شفاق ادڪا  
 سڀي آڻي ڪاري محب کو صحبت . بجا جي ڪه ڪهون به طرفيت

<p>         ڪوڊو ايس شيخ نيرم عاشقن جي          بيان ڪرڻا ڪيئي اوسڪي ڪالائت          اوسي ڪرڻا بجا فخر جهان جي          چراغ مهر لڪر چڙ ڪردان          ڪه جي دو ڪو جبر بمر سبادت          بچا جي ڪر ڪون اوسڪو دلي نه          ڪرون در پرده ماڪي وصف ارفام          ودي جي مبتلاي عشق باز به          نه سمجهي نڪ جو اوسڪو دود جي          ڪرون ڪيا اوسڪا وصف سن غم          غرض اوسڪا جي پي همتا جمال اب          جو ڪشش قدم رنج و فرماي          ڪري نرڪس طلب حق سي بصارت          ڪي سوسن زبان ميري هو ڪو با          نهين ڪجهه سڀر وڃي انوار نمرب       </p>	<p>         فروغ دود مان شڪارن جي          دوجي آگاهه مهر علم دگر هاشم          ڪه عالي سبي اوسڪا قلندرن جي          جو ديو ندي نونه پادي اب اسين          جو ڪجهه شير بير سعادست          نبي ڪي ال دود لاد سبي جي          جي اوسڪا حضرت خواجہ حسن نام          نشان حضرت خواجہ ڪهار به          ڪندا اوسڪي حضرت مودود جي          ڪه صبر ان سبب جي مراڪب تصور          دور ڪرڻا جي جمال مودود اب          نو پاڻ سني ڪوشن ڪل جي هڪ جا          ڪو ڏيکون دن ڪسي صورت مودود          بظاهه نو ڪون ڪجهه وصف اوسڪا          اوسي برهنه فدا نشا دود مري       </p>
---	--

اوکسي کي کي بي نالان جي ٻيلن  
 ٻوٽو منظر اورنگو نذر لانا  
 جو پکي جو مٿي نڪ غنچه پاوي  
 چنڊ مان لڏي پي پي شادي هونا بد  
 جو پکي اوسکي صورت شڪو ناگاه  
 پوي جي دنگهه کري پوانه هو جاي  
 ومان رهيا آهن غمت ٻين دن رات  
 جيتوڻي کي به کري پي پي نظر  
 کمان اب و درمايا اور و غمت  
 هي الفت پي پي دوست و دوست  
 پهاڻ جيتوڻي پهاڻي کي به پهورا  
 حريقن پاڊ جا خورد ٻڌو لاشه  
 به فرمايا اوڻون تي سيني بکبار  
 هنوز ان اير رحمت و نشان  
 کسي تي کسي پهاڻه عشق

کري کي کي شاد او سهرڙو کل  
 کري به خواره پي پي غالي خزان  
 نه سهرڙو پي پي بهر مهو لا سماوي  
 کي شينائي يکادين نڪل شير  
 کري کري جگر شڪل کنان ماه  
 جو پکي شمع نو پروانه هو جاي  
 تنهي ندي پي پي پوئيدو کي پي پي  
 کي حضرت عشق پي پي اب کي پي پي  
 انر کي پي پي جگر عشق صادق  
 سدا جو خم پي پي اوکسي جو شير خوش  
 توڻي پي پي خالي ستي پي پي مورا  
 نهي خم خالي کي پي پي ورنه  
 کي پي پي قدرت پي پي کان لنگار  
 پي پي پي پي پي پي پي پي  
 تو کي پي پي پي پي پي پي

اوس جي ڪن کي بي نالان جي ٻيلن  
 ڇو هو منظور اوس ڪو نذر لانا  
 جو ٻولي ڇو هن ٿي ڪنجهه ماوي  
 چئن دنن اوس جي ڀڄي هئا ڀڄو  
 جو ٻولي اوس کي صورت ٿي ڪو ناهه  
 ٻولي جي ڏيکيه ڪر ڏيوانه هو جاني  
 وٺان رهيا آهن خدمت ٻين دن رات  
 جيتوڻيڪ ڪي به ڪرتي هي تقرير  
 ڪهان اب وڌر مانا اور وڌو عاشق  
 هي الفت ڪي بهي دوست وڌو عشق  
 بيان جيتوڻيڪ نه ٿي ڪي به ڇو را  
 حريقن باد جا خور وڌو لاشه  
 بهه فر مانا اوڻون ٿي سڀني بڪار  
 هنوزان اير رحمت وڌو نشان  
 ڪي به ٿي ڪي به ٿي ڪي به عشق



روحی نوآب نامی فخر صاحب  
 کهن خیر ایک عالم کی اوسناد  
 محبت کو می نام اوسکی سب سے  
 جو اوکھا شعور دوان بن می قطع  
 مناسبت خانه زلد اوسکی جدا بن  
 نقوی نام کی اوسکا علم می  
 جدا گیری به می اوسکی سخن کی  
 شجاعت می به می اوسکی ندر  
 اگر و دنیخ کنجی کسین جان هو  
 شجاعت می کف کو هفت بن  
 کدا: بر ایلکاری  
 جو کجه دلف ایلکاری نوکا می  
 پیش اوسکی سانه تها اولکهار  
 سخن نکلا به حضرت کی زبان سی  
 تو کی بنی عرض بس بهر می ده بان  
 دود بن نبی محبت خان صاحب  
 بفت عاشقی مجنون و فرنا و  
 میرا محبت عاشق کو فخر اوسکی لقب به  
 سر دوان می سب کی دو مطلع  
 بیان علم سب اوسکی زبان بن  
 علم ایک سانه کی اوسکی قلم می  
 که کردن خم خودی کیو اودیش کی  
 قلم سی دود کربا می کار شمشیر  
 عدم بن اوسسی نور الامان هو  
 که کجه جهوری نه باقی بحر دکان  
 تو لات ایک: کور بر خاتم کی بار  
 محبت روز می علم خدا می  
 سفر دمان سی هوا درش یکبار  
 برای سیراب چلی بیان سی  
 بسند خاطر حضرت می حرمات



اکیڈنا کہ ستر سو ی ر اٹا وہ  
 عجب دشت سرانہی دمان کی بستی  
 اگر چه سبر دمان کی کو پکو پائی  
 کیا کرتے تھے ایک مذکور غایت  
 رجبی خان بہن سراپا لطف و احسان  
 ستر حضرت سلامت نم میری بات  
 کہوں کہا شہرہ افان ہی دو  
 شانت خدیجے کی ہی اوسے تمام  
 بیان کیا کبھی اب اوس کی ہمت  
 مین لایسی ہی اور ایسی زمین ہی  
 عوا سبب نشا ایسی ہی ہیا  
 شعور اپنی ہی فن کلا سقدریاد  
 کہوں بن انجن کی اوس کی کیا بات  
 جمال اب جو دیکھی دور سی ماہ  
 فروغ نرم مسدود بان کراہی کویا  
 ولیکن ہو سیہ زادی  
 کسی صورت نہ اوس جا کہ کلا ہی  
 ولی پیرا۔ بے ذامان ہی گفتوین  
 ہمیشہ جان عالم جان صاحب  
 منور ماہ درویشی مہر نشان  
 کہ ایک نہ روی شتاق ملاقات  
 نہایت ایکی مشتاق ہی دو  
 سوشہرہ دو کمالیہ بین عو اندام  
 بصورت نف ہی بہری مرد سیرت  
 کہ اوس کا فہم سبکی توہ نشین ہی  
 کھان حوتی  
 کہ جانی مان پستی اوس شور و ندا  
 قلا طون ہی ہی ہی بہ طلسمات  
 غلبت سی بہرہ کی کبر کی بی راہ  
 سراج محفل خوان عہد کو با

جو کئی نو کو لا پہنچن اوسے جسم	خوش کنی نالذہ جاد سے کوئی دم
اوسے کی صورت چ کر بنے ملاقات	کہا حضرت بی سن ہنر ہی بہ بات
کر نیکی جو روبرو بون بکے ذرا دید	بچت ہے کوئی دم دید اور دہ
جو جو بن موجب ارشاد حضرت	بکچیلے کو ضرر پایا کہ دولت
کسی کو کہ اب حق کی کھر جائے	شبابی اسکو اور راحت کوئی ہے
یہ سنکر آدم سر کار بی جا	درد و ملت بہ دوہی لا او تارا
بہر ای اندرون خانہ دو ماہ	کہ ایک ایسی پیدائی اوسکی ہر ماہ
کبری پیدا ہوا کتب کو کرسی بارو	دو مہ خواب عدم کی خفتگان کو
فدا کبک دری ہو اس حسرت پر	یہ تین انگلیان ہر ہر قدم پر
غرض چری یہ ایسی نہی ملاح	کہ دیکھی سی ہو رزم دل کو راحت
سمجھتے ہو اوسکی کئی بانی	فلک اپنے خود سے کہلائے
جہانیت خبرت ہے دو بری سی	کہ زمرہ ایسی ہو سبکی مشنری سی
جی سبزہ زک اسکا اسقدر سبز	کہ ہوئی کلشن حسن اوسے سر سبز
زمین بر تہی قدم رکھنی کی یہ حال	کہ ہوئی نہی دل عشاق با مال
قدم چو رفت پرتا تھا زمین پر	تورفتی نالذہ سبک بزم پر

ادو مار ٻيس ڪرڊل تو ما بل	غرض آئي وڌو درسي باب محفل
سدام ناز ڪر ڪي آن چڻي	جڪه ڪرڊلن مثل جان پيشي
ڪيون ڪيا وڃي تي هي اوسڪي مور ٻي	هوا حضرت لکي سلمان طبيعت
ميان مگ اوسڪي ٻي نغز بر آمل	ڪم بس بانون دين بانو پڻ بانو پڻ
ولي ٻي سان به ڪي دو بر برو	ڪرڻ وڃي ٻي دو حضرت کي مون به ڪو
لڪا لڪ هو ڪي سنگهه عرض به ڪي	پست ٻي آي ڪي مشتاق به ڪي
مجي تها ڪي ڪا شوق هر وقت	سو ڏيکيا آتا تها مونوف بروقت
نجات شاداداب دين مون به	هو به ڪي هون جسد و خوش ڪي ڪو به
قدم بوس ڪي مڱو آرزو نهي	سو بر آي وڌو اب جو آرزو تهي
دوب نغز برنگي وڃي ڪي	ڪيا حضرت ني بون اوسي سنجي
بهه خوبي جي نغز لاي جو ڪباب	وڪرڻ دين به ڪي ڪي ڪي ڪي
ڪرم اب آي ڪي ڪي ڪي ڪي	ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي
بهه مضمون مصرع شاعر ڪا سنو	عجب ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي
شب ان بانو پڻ ڪري اور ما گاه	هو اڳ ڏي ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي
توسر دفتر دين اوسڪي وقت حضرت	ڪيا حضرت ڪي ڪي ڪي ڪي ڪي

کرم کرم بن بھڑکی

سنسنی ہوئی کہتا جو یہ سنکر

بعد کیلئے کہ جسے وہ غیرت نام

کئی دن بعد حضرت کی صوبی رہے

بھائیک اوس سرہا کی بھرگی بی راہ

سبحہ کرم صواب خانہ تکریم

کون کا صاف خانہ کی مہربان

سم یوکیا ومانی وروکس و نیا

نظر وہاں آئی اور اسے ہرگز ادا

کہ وہ کہہ رہے تھے: کی مشن صد سالہ

سریندر پور

سید محمد علی

کہیں نہ دیکھیں کہ ان لوگوں کے

مردوں پر برہمنوں کا مہربانی کا یہی

عجب سببی نہ تھی جاں بخش عالم

## سرور کا بیان کیا ہے عماران

قدم تو میری آنکھوں پر ادھر کی

کجا صفت ني بهي انکا اقرار

یہ اوسس رشک پر کو اپنی ہمراہ

کہ علی دامن حسان اوس سے کی حرکت

دوہا میں عاید ہوئی ہر تہا منشا راہ

اور غلو کی سرور قد، اور مس کی تعظیم

کما حقہ کہ نہ تمہارا خیر و بد امان

عن ابن جریر و دیگران از فضیلت این شهر

قد موزون هم اسکا رشتہ شمن و

نہو اوکھا ساز وصف یک خال

کرام کہ کدہ فوجی شہر طبر

بجای سربازان سینه خور  
حرم انوار سحر خیزان

کتابخانه ملی افغانستان

بہ بی اوس پر میں نام بھی

هو او سبي جاي سبي رلو هو روم

الحجاء الى بيت المقدس

جو کون دہانہ سکتی زبانا  
 خدا کا نور ہے اوس کا سراپا  
 جی اوس کی موی سر سر دشت جانا  
 جوی مشتاق پر لاس کی سیدی  
 دہان غربت میں جوی خضر و شام  
 جو لکڑی شانه ملک در شک پہنچا  
 نو سجود جی کری پہر گھر شیخ  
 بہر دیکھ اوس مانگ کے ابا جی  
 کہ نہی مانگ میں اسی جی دھبے  
 نخل بالون کی بوسی مشک و عنبر  
 غرض دوسری سحر پر لکھا  
 جو سر پر استہنی ہوئی دو کلنار  
 کہ چون زبر شفق کردون بہ باران  
 کندھی جوئی کھجوری نیا باین اوج  
 و لیکن اوس کا یہ ملک و صف بکھا

کہ بکھا خواب میں بکھا  
 سر با نور ہے اوس کا سراپا  
 در اندھی خدا لکھو سر ایوان  
 سودنی جی شب عدا کو اچھا  
 سبامی اوس کی لیلی طمات کی عالم  
 بنادی پیشوں کے اپنی محراب  
 اوس کی محراب کعبہ جان کر شیخ  
 جی کر لکھن ان شام سہ بن  
 کہ چون چلی ہی تار ی نیم شب کے  
 اوس کی حال سنیل کا جی استر  
 کری کون (۱) بکھا  
 جدا سر موہون لکھن نو ار  
 لک ابر سہ جوی نمایان  
 کہ کالی نی کے چون لکھی جی سچ  
 و کوہ حسن کی جوئی سیجے کویا



تہ کونکر دست شکنہ زدر باد یی کہ می جوئی پری مانہ او سکی  
 جو جو کونکر دست شکنہ زدر باد یی بالون کا دو ماہ بڑی نقدی هزاران دینے تاکہ  
 سماں ہوا آسوف بارو پس خورشید جون ابر سبہ مو  
 جو کونکر دست شکنہ زدر باد یی تو پدی بازبانہ نوسن نامہ  
 دل مد پاک پر ہو دہیان او سکا کہ موٹانہ کسی عبوان او سکا  
 جو جو کونکر دست شکنہ زدر باد یی تو پدی ناکن دسین دلکو دھرم  
 کبان ناکن کبان و داد سکی گبو کہ جون مار سبہ می او سکا صرمو  
 تو پدی زلف او سکی بر صکی نظر ماکہ دولدی زلف کے سبب دینے بہ ایی  
 ازل کی ماعیان کا می عجب کھیل نکالی سر دسی سبیل کی اب پیل  
 مین او سکی نہ از ماہ ملک می کہ اسمین مہر سی افرون چمک می  
 کوئی چور سہ کویا چاند پر لکھی دوتا را نوکویا چاند پر لکھی دوتا را  
 کوئی چور سہ کویا چاند پر لکھی دوتا را کہ می دانی غلام بیک ماہ او سکا  
 اوسے اسوا پہلی مہر سی سرف کہ می اسمین کلف بہ کلف می  
 کہی وصف او سکا کیا نہ تہا بہ کہ می دو دست قدرت کی گفت  
 صفائی عن بہ کجہ بر تخت بندی می پشانی ظاہر سر بلند ہے

چن بر نقتله اوسکي ابرون کا  
 مهور تي جو دیکي جا بے تالي  
 جو منجھن ابرون کي کيچي. خسته  
 کان نوس اونين کنه مي اوني  
 دلي نوس فرج کو جسره کردن  
 جو تک ادن ابرون کو دیکه  
 که شام محکودين تالوشتي بست  
 مه نالو برود پکر فلک سته  
 دو ابرو دهن جو مي ابل نقطه خال  
 جو سبد لاکري اوسکي خط کو پوري  
 دو ابرو دیکه کر عالي ده جي موش  
 دو گوش اوسکي چن لاسي غرت کل  
 دلي دون کل سي بست انکو کونکر  
 سنو اسي براز کو هم هين دوکان  
 صدف جو نه نشين بمسر هي آه

کردن چنسي بلان اول سون کيا  
 دو قطه مه بر سه کيچي خسته  
 بک منشن کردن دو کاسه شمشير  
 ديس دون خنيز نري مي چ طاق  
 کري مي ابرون برادر سکو فرمان  
 طاق لاسه خنيز مه ني بنا  
 مه نو کوي پر کيا اوسني بست  
 کنان اوسين جو خون کانک سته  
 منن انفسه اوسکي محکوني الحال  
 نو ابل پر مي مي اوني جي اکر  
 کاني چن کر  
 مراح کل هو جگر دیکه  
 که هين دو گوشي سنو اده دو جي کر  
 مقابل جو صدف هو کيا جي امکان  
 هين اوسکي ديه سي خون خن لکاه

بہہ اون کا لون کا ہی اوسکو خیال آ  
 کسی نہ پاؤں کو دون بن کونست  
 نہیں اب ہر تہری جاتی ہی خور کی  
 سوا دس مرکی کی ہر سو موتی بسی  
 کنوں پھول اوسکی کلہن ہی اب  
 اکھڑاوی ابھی دیکھ اوسکا بالہ  
 نہیں بلکہ اوسکی غم ہیں ہی ماہ  
 چلوں سر پرش نی کان اپنی میں دلا  
 ووجہ حسن کا اب ہی غلاب  
 نور گوش اوسکا تھا بسی چمک پر  
 وہی ہر کسی سے کب ہی اوسکو  
 وہی جانی بھائی سے کچھ باور  
 ہوا شک اس دبدہ کریان کا ڈر  
 نئی زکس سی کر میری فلم ہو  
 وہی زکس کو نسبت اوسکی کیا ہی  
 کہ ہی نہت عرقی آب نہ فعال اب  
 کہ اوسکی کان میں کان ملاعت  
 بھتی کان میں دیکھ اوسکی مر کے  
 ستار گئی ماویٰ جون کمر و جسی  
 گوانہ سی کول نگلا سے گویا  
 اکھڑا ماہ کو دیکھی نہ مالا  
 صحت مختصا تم میں سے ماہ  
 مدہا کنوں نہ دیکھی سے کویا بالہ  
 ہی نہت ایک ماہی سن اوسمیں شباب  
 بھکی صبح کا مارا فلک پر  
 کسی عاشق کا دل لٹکی ہی بارو  
 کہ جیسی ہو صدف میں ایک کوہ  
 جو روون باد کر اون کان کا در  
 تو اون اعلیٰ کی خوبی کچھ رقم ہو  
 کہہ جاو ہی لاور جتوں بلا ہی

<p> بي اوني نگر سس سس سس سس  سبا جي اور سبدي شب و افروز  بلجي سحر مردم چشم بندوز  په حوا کيو هن سحر جي بي سبي  جي اوسي دور هن سوني بي نوش  دو هن دست اور حکان هن صبحر  هوئي کوشه نشين سبي و شمار  نکبه کا نگ جووه پلا سنبالين  اکر غزل کيا لسکر نبر جهوزين  دعا ميري به جي شام و سحر کي  کهي اوني اشک پي دو جي بات  غرض دور کي چشم سبي جو خوار  ابهي بلوائي خون بردمان هو  دو سبي سبي اوس رخ پر جي بارد  غلط به چهره او کي کلکان جي </p>	<p> که جن دوا کيو پان چشم قرالان  بهم کيا نظر است شب و روز  که بدا هو دي طلمات سبي نور  که هو کيفي بيان اوس کي کي سبي  به ربي جي محبت محبت محبت  پلا اب خون مردم هوئي کي نور  که هي بهان تابه هن کيفي کي تيار  نجد حسرتي هين دو عين بس مارو پي  توهر مرکت و قضا بهي منه کو مورين  هو بلديب نظر او کو نظر کي  پي جي جو حکمت ال  که رن هن خون عاشق و دمن مردار  جو حق سبي نه اوني درميان هو  که برک کل به غنچه کل کا جون هو  دو سبي چند غنچه درميان جي </p>
--	---

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

چون بگوشه با گل پاکه صفت  
 و به لب کی تین شهر شکوای  
 یه او بین می ملک اور آب دراز  
 بسوی ابرو لب کرد و کماوی  
 نه کی با کاکه بجهت جفا حق  
 چل بن بکته با آب اوسکی طلیعی  
 دهن کو بی نشان سن و نمین فاموش  
 نایم اوسکا می مانع حسن کمال صفت  
 بی بهر دو بخندان  
 خوا جو بوسف دل کم عزیزان  
 نهی درو جا به جسته حسن کا می  
 دمی تبسم سی لای اوسکی دنی  
 و و کردن کردن چنای می یارو  
 صغای اوسکی بون دیوی دکھا  
 نمایان رنگ بان بون اوسکی

چین

اوسکی

می جناب با آب با شریک  
 و روز اوردی شک و کینه  
 که اوسکی برق کو پیچ پیچاری  
 کل خریا کو خرمی بول غاوی  
 و حق بین فتنه سلطان کر سورانی  
 تو بهر ابرو لب کل کو شکلی مستی  
 کما اوسکی زبان سے سر سر و نشی  
 روی می اوسکی در آکامی کما ملک  
 که غول حسن کا می و خوشکدانی  
 و و به جا به زرخ وین اوسکی بهانی  
 بهین می جسته کما لب بلای  
 فقط به حسن کی لطیفی غرونی  
 کمری خم کردن کردن نشان کو  
 صغای بن کی حزن خود صبح ای  
 کما جیسی و انک کو هر کی بی سی



کہہ نہ سہجی جھکی لہی ہے کھلی کی مار پر مٹا رکھے ہے  
 کھلی کی کچھ فقط مونس نہیں رہا ہر اسی اب کھلی اگر چہ  
 چنیدہ رات نہیں ہیں بارہ دل کہ رھتی ہیں کھینک نہ حاصل  
 دوزخ بازو کا دیکھو کیا ہر بھی کہ ہر بازو پہ لہو کی نورن ہی  
 ہی لہو کا عزت کھلا راسد کہ ہی شاخ کل کی خار ساعد  
 سنی جو تک نراک اوس کی عی رکھیں کل کی نکل این ہی غشی  
 ملاہ بیان ملک ہی دو کلاہی کہ جیسی آب رک کل ہی سلاہی  
 بہادری ہن غلہ زریں ہر اسی کو گنتی ہیں اسی خاطر کہ اسی  
 کھلی چوڑو نہی ب بہر سہ ہے چھری ہی بھول کی لیکن ہری ہی  
 جو زور اوس کلاہی ہن ہر اسی جھلے مری کا نام اوسکو ملاہی  
 کھنک اسی ہی خوش ہر اسی شعاع اوس کی رنگ ہر صفی ہو جا  
 کھنک اوصاف کبار شک جن کی سہ رنگت ہر اوس کلبون کی  
 خنکا رنگ نہا اب ہویدا کہ جن غنہ ہون شاخ کلبی ہیدا  
 ہر سہ دشت دود بہلو کہوں کبار شک کلبی جن دکلر  
 ہی اب ہر سو رھتی ہی کلاہی کہ باغ سن کی جن بہ جن جار

رکھیں

کھنک

**موسسه تخصصی زبان**

کتابخانه عمومی مسجد جامع کربلا

کجی تہی باد کا کر کے بہا نا  
 کجی تہی کئی جن دویاری ساری  
 بہر ہی لطف اون بہ اب کئی کتہ چکا  
 کری ہی قصد دید اب چشم بی نور  
 لکئی تہی دیکھد کلی جہانی پہ اوج  
 اب اوس موی جان کا کیا سانچ  
 قیاس اب کر کی سمجھی وہم نہان  
 دی کیا کسی اوس کا وصف بار  
 اب اکی کیا کردن تحریر و تفسیر  
 مگر اوس کی سرین کو دیکھ نہ سیر  
 کہیں رانو کی جو دیکھی صفائی  
 کہ رانو اوس کا ہی کچھ نہ حسن  
 سنی نہ کو رکھ اوس کا بری  
 رکھی تہی معجزہ اب ہی دوستی

رکھا ہی دمانب است بہر ہی دیکھا  
 کہ دیکھی سے خود کو مقید ہے  
 تو دلو نہ نام کر رانوں سی رہ جائے  
 اصرم جائی کہ سنی اون کا نہ گور  
 کہ جہانی سی لگا آ کیونکہ سورج  
 بیان تب ہو جو کجی ہی در میان  
 کسی عاشق کی ہی شاید رکھان  
 عہد کی بات ہی معلوم نہ ہو  
 کہ ہی دست جہا میرا کلو کبر  
 کہی بعض پر شک و دو شک سرین  
 کی کا سہ کری ہی ہست کہ ای  
 ہو صبر ان دیکھ اوسی ایشہ حسن  
 دوس ہی دو بعض ہو تہی ہزار  
 مصداقی موسوی ہی ہکا اشتیاق

لکيون کيا وصف ٿي پاڪا باران	سڀئي کي ڏسي دست فم کويان
لکائي چشم اوس صاحب جيا کي	هوي جي اب عاشق ٿي ٻي کي
جان کي جو کي زلف کي پا	جگر خون ڪر ديا اوسني حنائ کي
قد موسي کي جي دوار زو ٻن	جودو باجب مر جان ٻن
کف پاڻي اسي ڇهي لال	کيا جي خون اهي کوياکه پا مال
کيرين ٻنڌن سي کيا لک ٻا سنج	نهن ڏکيا کسي ني موکرا سنج
سرد پاڪا جان سڀ کجهه کيا ٻن	جو کجهه ڏکيا تنها اوسين سڀ کيا ٻن
سرا پاڻي سي تاريخ ٺڪلي	هوا جي ڊکيه لواوصاف کسي
نهن اوسه توجو ٻي چن کي	تراک کيا کيون اوس کلي کي
پري ڪر دوش کل پر پا ٺڪل	چهي جون خار پاڻ ٺڪل
کير اوسه کيون نه اڀر ٺڪل چن	خرا مان اوسي جودو کليدن هو
جود کي نون سر کي پاڻ سي ٺڪل	ڪر هر ٺڪل نقش پا جي صورت کل
سرا پاڻي دوجي غرق زو ٻو	ٺڪل کي اسفدر ڪر دون ٺڪل
پوش کي اوس کي سي شرا پاڻي ٻن	جود اوسي پر چپ پاڻي ٻن
جان کي جود دوجي قدر فم	قيامت جي قیامت جي قیامت

خرام آب کجا کهن لوس نشکر کا  
 و به نیکوای سی خبی لوس شوخی و بال  
 سمند دین به سکر شور و سکا  
 کهن کجا کشکو و نیا به لود  
 به باتکین نی دین کجا کجی نهر بر  
 کردن جن تا کی اوصاف او سکا  
 اگر چه دانسان می داشتان  
 و کفر به دل دمی کی نی سزا دل  
 او نین نهاجبه بملانی طیف  
 اوسی و یکی سی نه ارام راحت  
 زلبس راحت می کی و لگو جو تی جاده  
 طلب کرنی لکی پانی جو حضرت  
 پلانی جب لکی به جو و غیرت خد  
 مکر که به لای صام ده ماه  
 نیت اکراه جوادشی سزاوار

کتاها مر ایک ختم به خسر به پا  
 حواکی موج کو کرنی نی پال مال  
 بجلی جادی به بیای موج دریا  
 که نهام مرکب سخی بن مشوه و باز  
 که کو با می سزا با شکل تصویر  
 که دور از قس می اوصاف او سکا  
 غرض دیکه اوسی بی اوس مکانین  
 به حضرت کونیا اوسی سرد کار  
 اوسی سی کمر می نی بات حضرت  
 که می مشهور اوسکا نام راحت  
 کجا حضرت نی عوا اوسی اکراه  
 و دمی لاهی صوی تی جی نفرت  
 کجا حضرت نی دمان اوسی مفر  
 حوا اکراه برادر او لگو اکراه  
 نو و الکهار نصا در برده اقرار

کيا معلوم جو دوستي ودا کراه  
جو دڳهي اوستي به ما مهر يائي  
جھلڪ اسي هي چتون نيا به  
تو بهه کي نهي حضرت بن مطلق  
غرض قضا قدر يائي سبي اکراه  
ولي پھروائي حضرت کبر کو پليار  
کي وعدي به جو بعد ابد دست روزه  
ادب سبي صاحب خانه ني اکراه  
کيا بعد از سلام اوستي کي حضرت  
لوا دانه يهي دست سبي برا  
تو پھر حضرت ني فرمايا سبي سر  
پھر اوستي موجب فرمان عالي  
بجھايا فرشتن اس صاحب دخواه  
که رشک چاندي هرفاندي نهي  
رکبي اگش شمع لاکر اسي هي اه

عوي نشت سبي چا هي چل اه  
نحالتي سبي عوي ده پائے يائي  
که دل پر کر سبي کسے ده دلبر يائي  
تو اي خوشي بن بس غيبت حق  
دو چندان دلو در پرده عوي چاه  
سپهون سبي کري پھرانیکا اقرار  
تو ناکبه لک کيا نبي جکر دوز  
سلام اذگو کيا سر کو چھکا کر  
کھونو کا بن کچه خوشي دراض  
کمر بن به سامني حضرت کي مجرا  
بو عين مرضي تمھاري هي تو بهتر  
براي رفص اکب جاکه کي عالي  
جھل هو دیکه کمر جکوش ماه  
جبه از مهر اوسب اکب سني نهي  
که کل هو دیکه جکوشل ماه

غرض ومان لاکي حضرت کي پشاييا  
 تو ناکه آسے دمان دو غریبک  
 کهي هر صاحب فانه ني به بات  
 که صورت اور سیرت اس کي هي عرب  
 نو چي سي هي راحت به حضرت  
 جو اس پر آپ کا اشفاق هو دي  
 رکھو اسے سدا اس پر نوحه  
 سوال اوں کا جو حضرت ني سنا  
 جو خون هم اپني پکا خونين رسوا  
 دي رسواي سني کب همکو هي عذر  
 نجبي اما همارا بار هو کا  
 نجبي اب جفندي همي الفت  
 پير اس صحبت سي نو نيزار هو کي  
 جبا ننگي بايم او اشارا  
 عباس اب چا هي هي به جکودن

اور ادس رشک پر کيو هي بوليا  
 اور ادس کي تهي بهن راحت بي عمره  
 هي غم مجبور اب دشمني دن رات  
 دي کم شهر ني سي هي به محبوب  
 کرد اس پر ني ما هو اس کي شهرت  
 اپني به شهره افاق هو دي  
 کرد بهر خدا اس پر نوحه  
 نو بهر نکر جواب اوں کو ديا به  
 توں به همکا هي هو چا هي شهر  
 غضب سي هي که نو بهي هو کي نيزار  
 اوں کا به ناسي هر دشوار هو کا  
 زباده اسني هي هو کي عداوت  
 ميري صولت سي نو نيزار هو کي  
 که حضرت کي چي ميان سي گذارا  
 کان يدي گذر ننگي خاللات



به سکر صاحب خانه بی نقره  
 جو تمیز به خیال به کردگی  
 به سمیحه دست کی بن نمچه واری  
 رو خشت می بکود ادرار اوت  
 جو حرف کرم کجه مونه سی نکلای  
 خیال اب نه هر کرد بین تم لاو  
 به کمر به کورس مهرش کو  
 طبیعت اوسکی جو کانی به ای  
 بیان اوسکی زبان سی ماسن کمر  
 نهی چرا لبتان اس اندکی ساهنه  
 کهون کر کن واد دس به جا می  
 نهی کر رات کرمای به مذکور  
 به کیفیت دکهای اوس صنم بی  
 سنی کر سات شکر کی مال کا بهیل  
 به علم اب اوسکو موسیقی کا می باد

که حضرت بهن به نسی بی سر  
 خدای کیبانه اپنی بنی درونگی  
 که جان دوس به خدمت بن بهاری  
 جو نم بهان ای جو سیر به سعادت  
 زبان سیر به بزرگ شمع جل پای  
 به کهر می آلیا بیان شوق سی لو  
 شتابی اب نو مجری کو کتری هو  
 کهون کیبانه عالم نغمه سرائی  
 فلک بر دره زود هر احوال تر  
 جلا جانا نغما می اواز کی سانه  
 که هر اهن کو موم اوسنی کیبانه  
 نو کسین غل کور می نهی نار طنبور  
 کی دل کهول نالی نویر دم بنی  
 عجیب به سسی بهی جای بیل  
 جو عوی دونا نو کرنی اسناد

تار

دل  
 به او کو اب به علم موسیقی



